

هزار سخن

مجلس
العلماء
السنن

العلماء
السنن

مجموعہ حجازی

ہزار سخن

گرد آورده

حاجی سید علی کمالی دزفولی



دسرمایہ

کتابخانہ ابن سینا

- | | |
|------------------|--------------|
| چاپ اول دہرارسعہ | فروردین ۱۳۳۹ |
| چاپ دوم سہرارسعہ | فروردین ۱۳۴۱ |
| چاپ سوم سہرارسعہ | فروردین ۱۳۴۶ |

حق طبع محفوظ است

چاپ افست حاج محمدعلی علمی

من آنچه میتوانم

در خوشبختی شما کوشیدم

«محمد حجازی»

صباير آثار فریسنده :

مجموعه مقالات

آئنه

ساعر

اندیشه

آهنگ

نغم

داستانها

ریا

هما

پو بیچهر

پروانه

سرسنگ

نمایشنامه ها

محمود آقارا وکیل کسند

حافظ

۱

ناسروده ، در جهان نغمه ای نیست اما هر سری آوازی دارد .

۲

دوای درد با همه ، نیکی است بشرط آنکه ندانند شما نیکید و گرنه نخواهند گذاشت نیک بنانید .



۳

رنج داشتن از نداشتن شیر است .

۴

هر که بتواند با خودش بسازد ، با دیگران هم میسازد .

۵

از مردم دنیا عده کمی عاقلند و عده کمی دیوانه . اینهمه اختلاف جنگ و خونریزی از این است که اکثریت مردم نه عاقلند و نه دیوانه .

۶

با عشق اگر حیلہ کنی میگریزد .

آزاد که همه بفهمیم که نفهمیم جنگ محتایه از میان بر خواهد خاست .

روشهای مختلف فلسفی . بیان احوال روحی و میزان فکر فلاسفه است
 در وصف حقیقت .

تا کسی همه را دوست نداشته باشد ، نمیتواند بگیرد خیلی دوست بدارد .

مشوقی را که چشم انتخاب کند ، چه بسا که محبوب دل نشود اما آنرا که دل پسند
 بی گمان نور چشم خواهد شد .

آزاد که بشر بر شد فکری برسد احتیاجی بقانون نخواهد بود .

برای درست فکر کردن ، باید اول دل را از کینه و بدی پاک کرد .

لازمترین و بزرگترین علم آنست که ما را خوب و خوشبخت کند.

خوشگی در دست حاصل ، مایه خوشبختی است و در دست نادان ، مایه بدبختی . اما من خوشگل حاصل ندیده ام .

غرض از بحث و قیل و قال ، چیز فصدین نیست ، غرض زود آزمائی است .

زشت را از زیبا با چشم سر تشخیص میدهم اما قضاوت نهائی با چشم دل است .

اینهمه وح و شناکه از نیکی و عدالت میکنیم ، برای این است که دیگران گول بخورند و با ما بد نیکی و عدالت رفتار کنند و گرنه ما خودمان از این حرفها گول نمیخوریم .

چه بسا که بد زندگی نام عشق میگذارند .

آنکه از همه بیشتر میگوید و میخندد، معلوم نیست که از دیگران خوشتر باشد.

مردم دنیا، همچو دیوانگانی کور و کربجان هم میافسند و یکدیگر را ندیده و نشناخته، میدرند و بر این دیوانگی، نام جنک و افتخار میکنند.

آنکه از ما بالاتر است ما را بدبخت میداند آنکه از ما پائین تر است ما را خوشبخت تصور میکند اما هر دو در اشتباهند زیرا ما گاهی خوشبختیم و غالباً بدبخت؛ بدبختی ما در آن ایامی است که به تقاضای زندگی خود توجه داریم و خوشبختی ما در آن سخاات کوتاهی که به نعمتهای زندگی خود نظر میاندازیم.

در بهار زندگی، تاثیر عشق در وجود پسران، همچو طوفانی است که بر دریا بگذرد، عاقبت فرومی نشیند و فراموشن میشود؛ لکن وانع عشق در دل دختران، همچو آتشی که بگلزار رسیده باشد، محو شدنی نیست.

نعمت آنست که مارا خوش و آسوده کند نه بچاره و گرفتار .

بیل خوشبها از زیر نظر و ارد دسترس مایگردد اما هر کس باندازه تشنگی و
و استعداد خود از آن نصیب میرود .

رغم سعادت ، دوسه حرف بیش نیست لکن از بچکیس آزانمی پذیریم مگر
از یک عمر تجربه و وقتی که کار از کار گذشته .

اگر در طلب تازگی ، شباب و افراط نیکردیم ، این همه افکار و آثارش
بوجود نیاید .

ناصران در حیرتند که چرا پندشان در دیگری نمیگیرد اما حیرت در آنست
که این پندهای عالمگیر ، غالباً از دهان گوینده تا بگوشش خود او نمیرسد .

سخن داشته باش و پذیرا ولی داشته باش سخن پذیر .

اگر ما در نینمرد ، بحکس بد بخت نمیشد .

آنکه نتواند بهره دار و قانع باشد ، هیچ چیز قانع نخواهد شد .

عشق مرا حلی دارد که از در زندگی تا بخدائی میرسد .

خوشی تمام ، آن حالی است که یانیایده و یا از دست رفته .

با عقل زندگی کنیم و با دل خوش باشیم .

هر وقت و بهر دلیل ، غصه امی خورده ایم ، بجا بود .

در آن یک خطه که گفتیم «کافی است» همه نعمت دنیا مال ما است.

پنج شاهی، عشوه گر، غالباً دنیا کسی رو میکند که قدر او را نمیداند.

برکس در هر حال، هنوز آنقدر نعمت در اختیار دارد که از عهدہ بر نیاید.

تهازنی که آزار نمیرساند، ماوراست.

بنای زندگی بر تقلید است اما بنامند باید از تقلید بریزند.

انصحت دادن چه حاصل اگر قوه بکار بستن آنرا باندهند.

عقل ناقص است که میانہ دلہارا بهم میزند.

عقل اگر کامل شد، دل بدو تسلیم میشود.

این غم مجهول که چاشنی هر حالی است، غم آن معشوق خیالی است
که هرگز بدست نیافتد.

ترقی دوستانرا نخواستن، البته مقداری از حساست است اما
مقداری هم از این است که وقتی دوست ترقی کرد، از دست میرود.

رنجهای مابیشتر از جنک عقل است.

بهره، زاید و احساسات رقیق است احساسات قویق، مولود دل پر محبت.

غالباً منظور نصیحت گو، اثبات برتری خویش است.

بی یاری و تنهایی غمناک است اما در کنار یار نیستن بهدل نبودن
جان میگدازد .

طبیعت ما برای درک ناخوشی است نه خوشی چنانکه رنج بیمار پیرا حسن
میکنیم اما لذت تندرستی را در نمی یابیم .

انگار که ویرانه نامه کاخ و گلستان شد ، آیا کاخ نشینان همیشه راضی
و خوشحالت خواهند بود ؟

پند و اندرز همچو نور خورشید که بسوی ما می آید ، جوار از او دور تر برشد
بیرساند لکن تا زمان بر او نگذرد ، از آفتاب هیچ حکمتی بچشم نخواهد شد .

ادعای برتری و رهبری کردن ، دلیل بی شرمی و شتادیت ،

عشق مرضی است که اگر معالجه نشود، مرض بی‌عشقی ما را خواهد گشت.

تا طبع بشر بگویندیت، دوشنده و خورنده خواهد داشت.

اسباب خوششمنی را از دیگران میخواهیم و مدام از بیکدشمنی و نامهربانها
شکایت داریم خافل از اینکه اسباب خوششمنی در دست خود ما و
بیکدشمنی و نامهربانی هم از خود ما است.

عشق پرده دلخیزی است که بروحشت سرای زندگی کشیده.

موضوع حسادت، چه خرمهره باشد چه ذغلتان. اثر آن یکی است.

هر کس میتواند هر روز، خود را بهتر از دیروز بسازد.

آنکه عقل را آفت جان خود میداند، باید از عقلی بنالده زیر عقل ،
دشمن آفتاب است .

ادب و بی ادبی ، دو صورت از درون خاطر ما است ؛ یکی زیبا و
دلپذیر ، دیگری زشت و نفرت انگیز .

اگر باید رشک برد ، بکسی رشک ببریم که خوشبخت است .

پند حکیم همچو قطره آب که بر جای سوخته بیفتد ، لا اقل یک قطره آرامش
میبخشد .

انسان ، در هر مرحله از عمر ، طفلی است که اگر بازیچه را از دستش بگیرند
نال و فغان میکند .

آزادی وقتی است که اختیار مادیست عقل باشد .

پسران عشق را بازی میگیرند. دختران با عشق زندگی میکنند .

دنیا در خود ما است هر که بر خود مسلط شد. دنیا را با طاعت در آورد.

آفرینش سیرت که وقتی لایق شدیم خداوند بر ما آشکار خواهد ساخت.

چه بسا که با تعجب و تسخیر و وحشت با شتباه دیر روز خود گایه میکنیم

و باز فردا همان اشتباه را از سر میگیریم .

چه بسا که مال و مقام و دانش و سایر مزیای را برای خوشخت کردن

خود مان میخواهیم. برای آن میخواهیم که دیگران را حسود و بدبخت کنیم .

چه پیروز بها که عین شکست است .

عقل و تدبیر ما ساخته تربیت روحی و معلوماتی است که تا امروز
اندوخته ایم ، اگر بخواهیم بر عقل و تدبیر خود بیفزائیم ، باید از فردا تربیت و
معلومات بهتر و بیشتری کسب کنیم .

هر جا دو نفر باشند یکی حاکم است و دیگری محکوم .

انسان از اینجبت از حیوان پست تر است که گاهی بدون ضرورت
ظلم و درندگی میکند و از اینجبت از حیوان برتر است که گاهی بخاطر رحم و
انصاف از خود میگذرد .

آنکه در راه آرزو قدم بر میدارد ، در عین کامیابی است .

آرزو برای آدم ساعی، مایه دشواری و محرک عمل و برای آدم تنبل،
مایه رنج و ناکامی است .

سربی ایمان از خواب برنجیزد، خوش آن ایمانی که مارا خوبتر و خوشتر
میکند.

خلق خوش، چراغی است که صفات خوب مارا روشن میکند و بر
صفات بد ما سایه میاندازد .

و علم و بهر، شرط اول استعداد است، و دوم آساو، سوم پیشکار
اما این سومی از آن دو دیگر واجب تر است .

استحسان خدای و استعاری، عیب اند جان شین سایر مرایا باشد، اما
پیش از آنکه بجای آنرا نیکیرو .

خلق خوب . پول رایجی است که با هر نعمتی عوض میشود .

شاعر اورغیاب دوست میداریم و محترم میشماریم اما در حضور ، بسری
میداریم . صاحب مقام اور حضور ، ستایش میکنیم اما در غیاب ، بسری
نام میداریم .

امید ، سرابی است که اگر ناپدید شود ، ما بجهت اشکلی خواهیم سوخت .

عشق آتش است ، اگر نباشد خانه سرد و تاریک است اما اگر بجای
افقار ، خانه و خانمان را میسوزد .

بیمار نهنه دیر روز فراموش شد . نهنه تازه ای برای خود میسازیم
زیرا وجود ما بعضه محتاج است .

استعدادیکه پرورش نیافته، همچون سنگ مرمری که دست هنرمندان
پیکرزیبائی نساخته باشد، چندان ارزش ندارد.

آنکه بیگنجی خود را بدست دیگری میداند، بسی ناکامی خواهد کشید.

چه بسا که در پس چهره نازیبا، طلعتی زیبا نشان باشد که از مهر و نیکی و وفا
ساخته شده.

ببخشی که از تصور خطر مرید، همیشه از خط بزرگتر است.

گاه از یک تبسم، چو از بخت آفتاب، دنیائی روشن میشود.

زن از دوستی بشن میبرد، مرد از عشق بدوستی.

نزدیکترین راه اصلاح جامعه اینست که بیدارگت از خودمان شروع کنیم.

آنچه باینه تفاخر است. علم است و اخلاق اما آنکه باین دو تفاخر کند
نه علم دارد و نه اخلاق.

کو بر اشک را باید شاکسی کرد که قدر آنرا بشناسد یا در میان سخت
پایمال ناکسان شود.

پستی عیبی است که با کت و مقام با پوشید و نمیشود.

جا و بلند آدم پست را بالا نبر و اما آدم پست بنا و بلند را پایین
سپاه رود.

در دنیا بچولی نیست چشم عقل ما بهتر باز شود.

باید رنج و شرمساری این است که خود را قابل تر از آنچه هستیم بنماییم
و باینه ماتم ای که قابلیت خود را نشان ندیم .

عقل برودگونه است ؛ یکی دشمن عشق است ، دیگری ضد تکرار عشق
آن اولی هنوز کامل نیست .

پنجواهن و سنگ و چوب ، هر کس بخاری بخورد ، تا مهارت
استاد و پرورنده چه اندازه باشد .

من میدانم از کجا آمدم و بکجا میروم اما میدانم که باید اینجا
آسایش خودم و دیگران بگویم .

نیکی و مهربانی و کشاد روی ، برزشتی را زیبا میکند .

اگر راستی از خطر میترسیم، بر خیزیم و کاری کنیم و گرنه ترس بی عمل
 ما را کوچک و خطر را بزرگ میکند.

آینده دنیای تازه است که طبیعت با اختیار ما میگذارد، آنچه در این
 دنیا میسازیم، بسته به صلاحی است که از فهم و خرد فراهم کرده و مهارتی که
 در ساختن بنای سعادت بدست آورده ایم.

مشتوق برای مرد باری است که باید بدوشش برود، برای زن،
 مرکب است که بر آن سوار میشود.

هوش بی عقل، ما را بلند میکند اما زود بر زمین میزند، عقل بی هوش ما را
 تا بام خانه بالا میبرد، هوش و عقل اگر همراه شدند ما را با فوج آسمان
 میبرسانند.

آدم خوب را در خیال می پرستیم اما اگر اتفاقا با او برخوردیم، بی اعتنا
از کنارش میگذریم یا آنقدر کوچکش می شماریم که شرمند از ما میگریزد.

گاه در راه عقل، باید دیوانگی کرد.

هر قدر دنیا نامهربان باشد، شما با خودتان مهربانی کنید و رنج بسوزد
بخود راه ندیدید.

سرمایه شما، منظور و فکر و همت شماست. در بازار دنیا با مدار و این سرمایه
بشما کالا میدهند.

کودک را از مادر میخوان جد کرد، جوان بلذت از خانوادها جدا میشود.
پیر از جدانی بیزار است.

بخطرها ملایماتیکه در اساس زندگی اثر ندارند، سعادت

برهم نزنیم .

نوشته های علمی همچو زردبانست که وقتی از یک پله بالا رفتید، دیگر آن
پله را لازم ندارید اما پرورده های ادب، باغ گل است که هرکلی همیشه
خواستنی است .

اگر میخواهید بدانید نخبه شایسته انداز و دست است، از نظر دیگری
نگاه کنید .

محبت و شادی و تصرف جوی، طلب را بدل بجزر میکند .

عیشی که در آن محبت نباشد، غذای است که بسیری بخورند .

خیلی دلمان میخواهد حق شناس باشیم اما دشمنانی مانند خود خواهی
و نخوت و حسد و غیبتی، نیکدارند .

لیاقت در کاربرد، عین بی لیاقتی است .

خانه آراسته کسی را خوشبخت نمیکند، روح آراسته است که خانه را بجا
خوشبختی میسازد .

کیک ندرستی را فدای کار و کوشش میکند، پی خانه را میتراند و در
دویوار را می آراید .

سرنوشت آن وفایعی است که میتوان پیش بینی کرد . هر قدر بر
توجه پیش بینی مایا فراید، از قدرت بخت و سرنوشت میکاهد .

بسی حقایق امروز که موهومات فردا است .

ناله و شکایت از جوانان ، شفقت می‌گیرند و از پیران نفرت .

وقتی وسایل آسایش فراهم بود ، بگلرپوچی زندگی می‌فتم و بدنیابیده
تختیر و بیزاری می‌کریم اما باینکه خطر یا مرضی پیش آید ، زندگانی بسی خوب
و خواستنی میشود .

شاید قمار ، کاسه‌های آبی را بر طرف میکند اما مرضهای جاودان می‌بخشد .

هر کلمه که از دهان بیرون می‌آید ، مرغی است که بزخمی می‌رسد یا خجرت
که دلی را شکافد یا نسبی است که در یای احساسات را بتلاطم می‌آورد پیش از
گفتن تا مل کنیم .

چرا سیکه تکفیر را گشت ، آدم گمش است اما نویسند و ایگه بانوک
 قلم ، یل خون راه میاندا زو آدم گمش میت ؟

یک روز ، زندگی روشن است و روز دیگر تاریک ، از روزهای شینا
 آنقدر نور بگیریم که در روزهای تاریک ، روشن باشیم .

بچنانکه نور زیاد مانع دیدن میشود . فراوانی نعمت ، مانع لذت و
 برخورداریست .

رنج و گرفتاری بکس باندازد جهل و بی تدبیری اوست .

رضایت خاطر ، بزرگترین نعمت است و باین جهت باسخت ترین
 کوشش و شوارترین فداکاریها بدست میآید .

بهر ، مولود فراغت و آسایش جامعه است .

در جوانی آتش عشق میوزیم ، در پیری آریزین میوزیم که چرا این آتش
درمانیگیرد .

خواستن توانستن نیست اما قوامی ما را صد چندان میکند .

آنگه رنجیده و آزرده ، ترک وطن میکند ، روح ناسازگار خود را همراه میبرد .

شرط مهربانی ، نهادن مهربان نیست ، چشم و زبان هم باید مهربان باشند .

در نوشته ها و اشعار ، آنچه از همه مبهم تر و نامفهوم تر است ، رأی است
که بین گوینده و مشوق رفته .

در میان سازندگان اجتماع، مسئولیت نویسنده از همه بیشتر است.

اگر در زندگی هدف ندارد، کسی است که در بیابانی هوشناک گم شده باشد.

شرط خوشی امشب اینست که خوشی فردا را از ما نگیرد.

بدگونی حدود، دلیل برتری شماست.

هر چه ساختگی باشد، کم بهاست مگر تعریفی بیجا که بجان میخورند.

خوش گذرانی قیصر است اما سعادت بدون تقوا ایسر نمیشود.

کوچکی و بزرگی حوادث بسته به قوت و ضعف فکر ما است.

زندگی دیوار است بین درستی و نادرستی، معلوم نیست این دیوار
 بکدام طرف تعلق دارد.

زندگی ساز است که طبیعت در دست ما گذاشته، خوش نواختن این
 ساز، بسته به استعداد و پشت کار ما است.

حادثه را باید همچو سیل بهاری پیش بینی کرد تا اگر اتفاق افتاد، بتوان
 آنرا بجزاری مفید انداخت و از آن بهره برداشت.

اگر انکار و آداب و اعمال انسان را از زوائد و موهومات بپیراییم، یک
 زندگی حیوانی برای ما میماند.

بسیاری از حیایق را در زندگی باید ندیده گرفت.

از آنها که دایم شکایت دارند و می‌نالند، پرسید دنیا را چگونه صورت
میخواهند، آیا در آن صورت گله‌ای نخواهند داشت؟

۱۵۰

از خانه‌ای که صدای خنده بیاید، دری به پشت باز است.

۱۵۱

نساخن زن و مرد با هم، بیشتر از اینک که هر یک دیگری را با طبیعت و
غرائض خود تصور میکند.

۱۵۲

چه دیوانگیها که بنام عقل، بیار می‌آید.

۱۵۳

هوسا را باریچه قرار بدیم نه آنکه خود باریچه هوسا باشیم.

۱۵۴

زندگی باریست اما قواعد بازی را باید رعایت کرد.

خوشبختی شاعر در اینست که معشوق خود را در خیال، بصورت و سیرتی
میآفریند که آرزو دارد .

گاه از یک کلمه، یک شعر، یک آهنگ موسیقی، یک گنجینه لطف
و حکمت میآندوزیم .

هزاران خوشی هست که وسیله آن بدست خود ما است .

آن اندازه مناعت و آزادگی که ما را یکبارہ از دیگران بی نیاز کند، و لا
سخت و از محبت خالی یسازد .

وقتی با دشمن، در خیال، بجاکه می نشینیم، اگر بی عرضانه از او هم دفاع
کنیم، چه بسا که ما خود محکوم باشیم .

آنکه تیغ و طپانچه باطلال میدهد، خون بیگناهان را بگردن میگیرد،
 طبیعت نثر که اینهمه اسباب جنگ و کشتار، در دست ما کوه کمان عقل میگذارد
 مسئول اینهمه مصیبت ما است .

صلح، باعث رونق کار مردم و کساد بازار حادثه جویانست .

چه آسان حرف سرد میزنیم و میزنجانیم اما حرف مهربان چه مشکل
 بزبان میآید .

همچنانکه صورتی از یک خط و یک مور زشت یا زیبا میشود، وجود مایه
 از یک حرف و یک نگاه، محبوب یا منفور میگردود .

نشاندوران، از هزار طلا در امانند .

منفیدترین اختراع بشر، کتاب است .

دزدی گناه است و دستگیری ثواب . اما سیاست زنگنه است
و نه ثواب ، تا نتیجه آن چه باشد .

اگر بعمل مشغولید ، ممکن است مقصود برسید و گرنه خیلی با امید بخت
نباشید .

خرده گیری از دیگران ، دشمن میسازد ، خرده گیری از خودمان ،
آدم کامل ببار میآورد .

پنجوی نماید که قمار ، آسانترین راه ثروتمند شدن است ولی باید هر چه
ثروت داریم در این راه از دست بدهیم تا بخلاف این تصور برسیم .

هنرمندیکه عاشق نباشد ، چراغی است که بی روغن میسوزد .

مهربان و پدر و خانواده و دوستانست که اهل کوی و برزن و شهر
و وطن را فرامیگیرد ، آنکه وطن را دوست نگیرد ، از مهر و محبت بیخبر است .

من یقین دارم که روزی بشهر برگم ، فائق خواهد شد اما از این غصه
میگیرم که چرا آنروز نخواهم بود .

آنکه هر پیش آمد ناگوار را از چشم پدر و زکار و از بدخواهی دیگران می بیند
و هیچ تقصیری بعهده خود نمیگیرد ، از اینکه پیش آمدی خواهد دید .

هرچه قانون با طبیعت بشر موافق تر باشد ، اجرای آن آسان تر و
بعدالت ، نزدیکتر خواهد بود .

بین احباب آداب نیست اما باید نازک بینی و مهربانی و جانفشانی
باشد.

مرگ، حقیقی است که هیچ زنده‌ای باور ندارد.

عشق را شهوت، بازاری و التماس، بنجانه‌دل می‌آورد و بر سر
حکمرانی می‌نشانند اما زادگان شهوت، پچو حسادت و خودخواهی و نخوت
و بیداد، عشق را بخواری میکشند و بجای آن، دشمنی می‌نشانند.

عشق، شعله‌ایست که اگر آتش دوستی مددگیرد، فرو خواهد نشست.

آنها که خودکشی میکنند برای این است که محبوب‌تر شوند و دل‌ها را بسوزانند
خائف از اینکه برای محبوب شدن، وسایل بهتری داریم.

هیچ درد و نغمه ای نیست که دو انداخته باشد اما چه بسا که دو اینچونیم
و با درد و نغمه میسازیم .

در جوانی ، دنیا را سراسر ، زیبایی و عشق و شور و شعری بینیم ، در
پیری این همه را از پشت پرده اشک تماشا میکنیم که نصیب دیگرانست .

صاحب عقل و هوش ، حال هر کس را میفهمد و دنیا را از نظر او می بیند
اما صاحب دل ، با هر دلی هموائی میکند .

آدم کمدل ، از مرگ وحشت دارد و با سختی های زندگی هر چه باشد میسازد
و خود را نمی کشد ، آدم پر دل ، از مرگ نمی ترسد اما با زندگی را هر چه
سکین تر باشد ، مردانه تر میرود و خود کشی نمیکند ، آنکه جان خود را میگیرد
کمدل نیست اما مرد و دلاور هم نیست .

عشقی که معشوق تحمیل کند، ظلم است و دشمنی .

۱۸۵

عشقی که از یکطرف باشد، سز و سوز نیست که صاحب دلان، در دل نگاه
میدارند و خود پرستان، مایه خود پرستی و آزار معشوق قرار میدهند .

۱۸۶

گونی بهترند، غیج نور نیست که چشم حسودانرا خیره میکند و از دیدن هنر
باز میدارد، باید از میان بر خیزد تا که در دلان هنراورا ببینند .

۱۸۷

بهر می پسندیم که نادان باشیم و مارا نادانانند تا نادانان باشیم و مارا
نادان تصور کنند .

۱۸۸

هر اندازه رنج بردن از ناکامی، موافق طبع ما است، لذت بردن
از خوشیها برای ما دشوار است .

تا علت حوادث از پنهان است ، بخت و سر نوشت بر ما
حکفر است .

۱۹۰

زن زیبای بد خو ، گلی است که در جام نوش ، زهر و موشی دارد .

۱۹۱

جوانی و زیبایی و شور و عشق و امید را طبیعت با مید و بشرط آنکه چاره
گیر و در عوض ، نعمت عقل با نبخشد اما آنها همه را یک بیک از ما بگیرد
و غالباً و صد عقل را فراموش میکند .

۱۹۲

وجود ما در این جهان ، ذره ای بیش نیست ، عجب آنکه بدین ذره -
بخواهیم زمان و مکان بی انتها را فرا بگیریم .

۱۹۳

موفقیت های آسان ، ما را از لذت سعی و بهمت باز میدارد .

از نعمتی محروم نبودن، چندان دشوار نیست اما نعمت را بگناه خود از

دست دادن جانسوز است .

۱۹۵

بعضی با مشکلات، بازی و تفریح میکند، بعضی هنوز مشکل نرسیده

میلرزند و همان دارند .

۱۹۶

عاشق آرزودن معشوق و عذاب دادن خویش، لذت میبرد .

۱۹۷

تنها کمال نفس است که ما را از هر نعمت دیگری بی نیاز میکند .

۱۹۸

پهچنانکه باغبان، هر روز علفهای هرزه را از پروپای گل میکشد، ما
نیز باید دائماً افکار بیوده و مزاحمی را که بدست و پامی مایم پیچید و مانع پیشرفت
و خوشی میشود، از خاطر بیرون کنیم .

دانش و هنرمندی استادان بزرگ ، شاگرد پر دل را پر وبال
شوق میخشد اما شاگرد کمدل را نا امید میکند و از کوشش باز میدارد .

عاشق جسم و صورت ، پلنگی است که دستش بشکار نمیرسد و میغرد ،
عاشق روح و سیرت ، غرنخوانی است که مدح و شنای معشوق را میسر آید .

مرک ، دوای تلخی است که ناخوشیها همه را شفا میبخشد .

غالباً از نادانی وحشی نداریم ، از اینکه ما را نادان بدانند میترسیم .

تا کسی مکرر شکست نخورد ، رمز فتح را در نمی یابد .

در صورت و سیرت و زندگانی هر کس ، عکس اندیشه او نمایان است

پنجا که تا کسی نیا موخته باشد، نمیتواند بدگیری بیا موزد، تا کسی محبت
ندیده باشد نمیتواند مهر و محبت بوزد .

در کارخانه خلقت هم بی نظمی و دردی میشود و گرنه دیوان صورت
فرشتگان را نمیدزدیدند .

اگر میخواهید همه شمارا دوست بدانند و با شما یاری کنند، از هیچکس توقع
دوستی و یاری نداشته باشید .

یک سده پیش از هزاران سپاه از بیداد سگران جلو گرفته .

خوشبختانه غزل را بنحاط صنعت و هنرنمایی میسازند و گرنه عشق از اینهمه
نالیدن و زاریدن عار دارد .

در این دنیای سراسر بیداد و حرمان که بنای زندگی بر رنج بردن و
رنج دادنت، تنهایه تئسی، نور نعران و مرد مهر و محبت است که گاه
از در چینه تنگ و لبا بر این حشمتخانه تاریک میباید .

بشان زدن گناهت اما بهشان را پذیرفتن، گناه بزرگتر است .

آنگه با تعلق میگوید، ما را دو بار رابطه تصور میکند، اول آنگه میدانیم او
دروغ میگوید و دروغ را می پذیریم، دوم آنگه سعی میکنیم آن دروغ را راست
بنداریم و بر خود ببندیم .

آنگه پیش باید بگری بهشان میزند، ما را اینرا حق میدانند .

فکر و فلسفه هر کس، با سن و مزاج و بخصوص وضع او در جامعه عوض میشود

بخشایش آنت کہ بہر س آنچہ را تہا دار و بخشند؛ بزنیکہ خود را برای
جلوہ گری و بامید تحمین آرایش کردو، گاہ تحمین مکنید و احم و تحمیر اورا۔
بجان بخرید۔

گاہ علت غمی کہ داریم، غیر از موضوعی است کہ بہانہ غم قرار دادہ ایم
باید آن علت واقعی را پیدا کردو در رفع آن کوشید۔

یک عمر از وحشت مرگ، بخود میلرزیم در صورتیکہ وقتی اورسید، ما۔
چشمہا را بر ہم گذاشتہ ایم و اورا نخواستہ ایم دید۔

استاد ہنرمند، از سنگ آدم میسازد و ربی بہینہ از آدم دل سنگ با میسازد۔

وقتی مشکل زندگی حل میشود کہ خود بہ تنہائی از عمدہ حل آن برائیم۔

متصل بدنبال خوشی میگردیم اما هیچکدام بدستمان افتاد، آنرا بصورت

غم در میآوریم .

تجلیل روش تازه بر مردمی که میان نباشند، همچو غذای ثقیلی است که

به کودکان شیرخوار بخوراند .

برای سرگرمی، باید در بازی زندگی وارد بود اما اگر روزگار اسباب بازی را

از دست ما گرفت، باید مثل آدم بزرگی که در بازی کودکان شرکت داشته،

بخند زمان از حرکت اطفال بیرون آمد .

عشقی را که عقل بیند، بهشت است و آنرا که نپندد، جهنم .

عشق زن بفرزند خویش است، بدیگران عشق را میفروشد .

بیشتر رنجهای ما از نا ملایماتی است که در زندگی و خوشحالی ما هیچ اثر ندارد.

جمیعت شبیه بیل است، جرعه های گوارا و جان بخش وقتی به سم جمع شد دیوانگیها و خرابیها میکند.

خیال آن دنیائی است که بیشتر عمر آنجا میگذرد باید دنیای -
خیالمان را جای استراحت و عیش و خوشی بسازیم.

بهترین برترین شاهکار آفرینش آدم دانی نیک و مهربانست،
خوشبختانه همه کس میتواند خود را باین مقام برساند.

عقل ما محصول تجربیات عمر کوتاه ما است. باین عقل مختصر ایمان
داریم اما هزاران سال عمر و تجربه گذشتهگان را نمی پذیریم.

بهترین پیشه انسانی، کشاورزیست .

هیچ تماشائی عبرت انگیزتر و مفیدتر از این نیست که افکار و اعمال خود را
تماشا کنیم .

دانش پژوهان، بجز علم و هنر، همه چیز دنیا را کوچک و حقیر می‌شمارند،
سیاستمداران گرچه بظاهر دانش و هنر را می‌ستایند ولی در باطن آنرا ستیسه
مالایقان میدانند .

اگر منصفانه بحرف دشمن گوش بدیم و عاقلانه مطلب خود را با او
بفهمانیم، از بی‌کشمکش و گرفتاری در امان خواهیم بود .

عیش و خوشیهای آسان، نصیب خردمندانست .

دوستی نعمتی است که تنها برای شادکامی کافی است لکن ما آنرا
به تمامی نعمتهای دیگر، الود و کدر میکنیم .

اگر ذوق و فهم گل داشته باشیم، یک گل کافی است ولی اگر از
گل چیزی نفهمیم، از باغ آراسته چه حاصل .

چه کارهای خوب و آسانرا که تعجب میکنیم چرا دیگران انجام نمیدهند،
دیگران هم نسبت با همین تعجب را دارند .

در این دنیا یکی هست که از همه بشمارزدیکتر است، از هر کس شمارا بهتر
شناسد و با وجود همه عیبها شمارا بجان دوست دارد، دوست که میتواند چه
خواهش دارید بی منت برآورد یا دست آزارشان را کوتاه کند عجب آنکه
اگر با این یکی دوست شدید اهل دنیا همه با شما دوست خواهند شد این یار فدکار ^{مست} شما

ذات عیش، با عدهٔ محبوبان، معکوس است یعنی اگر در
بجای آنکه عیش و لذت‌تان، دو برابر شود، نصف خواهد شد

۲۴۰

نی و ناخوشی، برای خردمند، سراسر تماشای تفریح است

۲۴۱

آزادی طبیعت یکی این است که وسایل خوشی را در خارج از وجود
صورتیکه پس از یک عمر حسرت و سرگردانی، میفهمیم که این
وقتی ملق شده .

۲۴۲

چگونه نوبت

نخواهید . بیانات و اغراض و منفعت‌خواه را از کارهای عمومی بردارند
رنگ نین بکار خواهند شد .

۲۴۲

در برینا، بیش از مرگ میترسند .

اگر کسی بداند که چه باید بنماید از بسی گرفتاری آزاد خواهد شد .

آن نعمت نصیب ما است که قدر آنرا میدانیم و گرنه از صورت زیبا
برای کورچه حاصل .

پیچ مبارزه و قحی ، پرافتخار تر و پرسودتر از این نیست که مغلوب و
محموم عقل باشیم .

در این ساعز زندگی که بدست داریم هر چه تلخ باشد اگر قدر محبت
بیزیم شیرین خواهد شد .

لذت عشق ، در یادگار و خاطرات غم الوداوست ، و گرنه در شعله
و التهاب ، بجز سوز و الم چیزی نیست .

وجود زیبا بچو شخص توانا، بیش از دیگران تکالیفی دارد؛ باید که خوب
و مهربان و بخشنده باشد، باید که بسوزد و بدر دستمندان برسد و بر خیم دلبا
مرهم بگذارد... و ای اگر زیبایی و قدرت بدست ناهل بیفتد.

عاشقی که معشوق را بخاطر خویش بخواد ظالمی است که میخواهد وجود
آزادی را بنده کند و بیل و بسوس خود وادارد.

وقتی دور جوانی طی شد و دلد اوگان دل خود را از شما پس گرفتند
ببینکه نوبت جاه و قدرت از شما گذشت و چاکران از شما روگردانند، اگر
نخواهید در بهشت حکمت و آزادگی، عیش و سروری خواهید داشت که
رنگت خوبان و حکمروایان خواهد بود.

در هر ضعیفی قدرتی هست و در هر توانائی ضعفی.

عقیده همچو آبست و پیرو عقیده، ظرف او، هر آبی بسکلی در گنک
ظرف خود در میآید .

سازندگان مرام و مسلک اگر سر از گور بر آورند و ببینند انکارشان
بدست چه کسانی افتاده و بچه صورت درآمده و چه حاصلی داده از خجالت
خواهند مرد .

دل برای آرزوست ، هر تنائی را که از آن بیرون کنی ، خواهش
دیگری بجای آن نمی نشیند .

قمار باز ایام را بدشمنی باد و گستان میگذراند .

نادان از آنچه ندارد ، بیشتر بخود میباید .

در بازی بچها هر که بی پروا تر و جسور تر است، پیش میافتد، در بازی
 بزرگها نیز هر که بچه تر و جسور تر است، موفق میشود.

حسادت نمیکندارد بدانیم این موفقیتی که نصیب دیگری شده، بچه قیمت
 و خون دلی بدست آورده، میگوئیم کار سخت و اقبال است تا نصیب بی بدتری
 و کابلی خود را بپوشانیم.

ما همه تا آخر عمر بچه خواهیم بود، پیر با تجربه آنست که بچگیهای خود را پنهان کند.

در صحنه زندگی، ما همه بازیگریم، بعضی فقط بازی میکنند، بعضی در ضمن
 بازی، به تماشای خود و دیگران هم میپردازند.

معنی حقیقی حرف را باید در چشم و صد او احوال گویند و جستجو کرد.

زندگی زندانست و ما همه محکوم بمرگ ، این دو روزه زندان ایستوان
 بنالیدن و از دیده خون ریختن گذرانید یا فرصت را منتقم ششرد و ایام را
 بسر گرمی و خوشی صرف کرد .

آدم بدین چشم را برهم میگذازد و در فکر تاریک خود ، بجزرشتی و بدی
 نمی بیند ، آنکه چشم باز دارد می بیند که در مقابل هر بدی لا اقل یک خوبی هست .

دایم از خود تبروید و در اضطرابیم زیرا یک روز خود را کمتر از آنچه هستیم
 می بینیم و رنجوریم ، یک روز خود را بزرگتر از آنچه هستیم تصور میکنیم و مغروریم ،
 آنروز آسوده و آرام میشویم که ضعف و توانائی خود را بشناسیم و ارزش
 واقعی خود را بدانیم .

بهترین دلیل حیوانیت بشر ، جنگ است .

اگر مشوید که از فکر خود برای خوبتر و خوشبخت تر شدن نتیجه بگیرید،
چو بهتر، وگرنه دست از فکر بردارید و بکار مفیدی پردازید.

نشان خرد آنست که از رنجها بکاهد و خردمند کسی است که هرگز رنجور نشود.

افسوس که محبت را اگر بزیبایی یا مال و مقام، آراستد نباشد،
از کسی نمی پذیرند.

آیا یقین دارید که اگر آن آرزو بدست آمده بود بلای جان شما نمیشد؟
پس اگر یقین ندارید، از بر نیامدن آرزوهایتان سفت بپایانجوید.

غم اهل جهان و نسلهای آینده را خورون، گپ زدنت و از وظیفه
گریختن، برای زندگان کاری نکنیم.

قمار باز عاشقی است که نه هرگز بوصول میرسد و نه از تحمل رنج، خسته و
نایوس میشود.

اگر میخواهید از نیکوکاری خیلی لذت ببرید، بدرمانده‌های نیکی کنید که از او
هیچ امیدی نباشد.

آنکه در خانه صلح و آرامش دارد، در جنت زندگی فتح کرده.

از اینکه تقاضای زنانت که مردان خود را بمقامات بلند می‌رسانند
و گاه نیز بخطر و مهلكه می‌اندازند.

هر چه کار کنید باز کاری باقی خواهد بود، فرصتی هم برای آسایش و
فراغت بگذارید.

احساسات مصنوعی از دلب تها و زنی کند .

از شهوت رانی ، خوشبختی خواستن ، بدنبال سراب رفتن است .

مایه گرفتاریها احتیاج است و از همه دشوارتر ، احتیاج زن مرد بیکدیگر .

آدم بچوج چون دانسته خطا میکند ، بیش از دیگران بر خطای خود -
دریغ میخورد .

حسن خود را شمردن ، از قدر خویش کاستن است .

نانی که فقیر نخشد ، هزار نان ارزش دارد ، نانی که دارنده میدهد ،
بیش از یک نان نیارزد .

گذشته سرمایه است که اندوخته ایم، میتوان آنرا با تأسف اندوه
 صرف کرد یا برای موفقیت آینده بکار برد.

فعالیت و پیشرفت، نتیجه رقابت است. رقابت تا وقتی مدوح
 و نیرو بخش است که بدشمنی و بدخواهی نکشد و گرنه جانکاه و احياناً مانع پیشرفت
 خواهد بود.

موجودات همه یکدیگر را آزار میکنند و میخورند اما انسانی علاوه بر این،
 جان خود را نیز میآزارد و خون خود را میخورد.

بعضی بایادگار خوش، زندگی میکنند و از یادگار بد عبرت میگیرند
 بعضی یادگار خوش را مایه تأسف و اندوه میسازند و بایادگار بد، رنج گذشته را
 زنده نگاه میدارند.

خوشبختی در مبارزه و تسلط بر بدبختی است .

فداکاری، انسان را از حیوان، ممتاز میکند .

صرف جوئی اولین فداکاری در راه سرسرازی و بی نیازیست .

هر چه بیشتر خود ما را بخواهیم، دیگران ما را کمتر خواهند خواست .

آن اندازه که ما خود را فریب میدهیم و همراه میکنیم هیچ دشمنی نمیتواند .

ویرانه شعلت خراب که وزن قافیه آنرا سینه باید بذوق خود بسازد .

جوانان عشق زنده را میکشند، پیران عشق مرده را در خیال زنده میکنند .

آنکه بر زبان خود آهسته آهسته بگوید، چو مائستی است که تر فرزند آهسته باشد.

تا روزیکه پیش بینی آینده قیصر نباشد توکل بهترین مکمل کوشش خواهد بود.

ساعتی که بخیل بی منظور بگذرد، عمریست که از دست داده و رجعتی است که پیوده کشیده ایم.

هیجان و ناراحتی، عوامل بسیار دارد که یکی از آنها عادت است.

سخنران اگر مطلبی داشته باشد، سخنرانی کوتاه و روشن و بی‌طیال خواهد بود.

آنکه هر چه دلش بخوابد، میگوید و میکند، خود را کسی نمیداند.

تربیت اخلاقی برای سعادت فرد، کافی است اما اگر علمی علم
و اخلاق را با هم نداشته باشد بدبخت است.

شوخی اگر از نشاط خاطر نباشد، از کینه و بدولی است.

اگر میخواهید که بر عده خوبان و نیکوکاران جهان بنیزانید، خود -
نیکو کاری را پیشه کنید.

دارائی بسیار مثل فقر و پریشانی، زندگی را تلخ و ناگوار میکند.

تأمل، مهلتی است که بدان فکر کنید، تا بروید و حاصل بدید.

ثروت حقیقی آنست که نتوان از کسی گرفت.

گفتگو همه از اینجاست که در داد و ستد، قیمت هر چیز را میتوان معلوم
کرد مگر قیمت عشق و محبت را.

برای خوشبخت بودن، نه ثروت لازم است نه علم، نه مقام، نه
قدرت و نه جاهت، خلق خوش و قناعت کافی است.

هر قدر زمان بزرگ و زیور خود میافزاید، از لطف و حسن خلق خود
میگازند غافل از اینکه هیچ گوهری مثل روی گشاده، دل نسیب و

سیاست، حرفه کسانیت که هیچ حرفه و هنری ندارند.

پند حکیم ربکی همچو نسیم میکند، با و بگری همچو عطر گل ساعتی میماند،
در مقبلی هم با جان شیرین میآمیزد و بکی میشود.

کدام فکر و عقیده است که جمعی آنرا باطل ندانند .

جواب شوخی را اگر بهتر از آن حاضر نداریم، ندبیم و با دیگران بخندیم .

توبه آبی است که گناهان ایشوید و رنجهای روحی اشفای بخشد .
اما آنکه توبه را می شکند، بلای جان گزندگی و بی ارادگی را سبب بلای
دیگر خود میکند .

بیمار تن بسی گرفتار است اما گرفتار تر از او بیمار فکر است که از بیماری
خود خبر ندارد .

چه بسیار صاحبان مال و مقام که باید شخص و نجابت را از تنی و تنان و
خردان بیاموزند .

هر اندازه گفته دیگری را بخود بستن، منفور است، قول دیگری را
شاید آوردن و از او نام بردن ممدوح است.

شوخی بشرطی پسندیده است که دیگران را بخنداند و کسی را از بخاند.

سلیخوران بهوای قدرت. دنیا را پر از غریب مرگ و ناله و افغان میسازند
شاعران بهوای عشق و محبت. عالم را پر از شور و نشاط و مهر و صفا میکنند
نام هر دو در روزگار میماند اما فرق است میان آنکه بعشق زنده بماند با آنکه
نامش بخون آلوده باشد.

بساتر قی ظاهراً که مایه پریشانی باطن میشود.

بهترین خدمت بردم، خود را نمونه تقوا و فداکاری ساختن است.

از همه ضعیف تر را در میان جمع ، دست انداختن و مایه تفسخ و خنده
دیگران قرار دادن ، از تعلق گوئی و ناجوانمردیست .

غالباً پرسش برای دانشن فیت ، برای این است که بارای
گوینده مخالفت کنیم .

نارقیان ، با صراحت شمارا شرکت کار بد خود میکنند اما کار خوب آنها
برای خود نگاه میدارند .

وقت شناسی را از عمر و ماه بیاموزیم که برای بقا و عظمت خود . یک بخله
تاخیر نیکند .

وای بر انسانی ، اگر دنیای دیگر و عدالت دیگری نباشد .

ہر قدر از خواستہ ما بجا ہم زود تر بار زو میرسیم .

از یکت سخطہ دیگر کردن بسی سود و فرصت کہ غم ہی از دست میرود .

کودکان و بچہران تغییر و تازگی میخواہند کہ چہ از خواب بی بی باشد .

بہترین گوہری کہ بسر انگشت لزان باید فرہ رفت . آشنای قہیم است .

نمیخواند اتم بظافت بدن پرداخت اما میتوان ہم اتم بخواستہ
پاکیزگی روح بود .

قانون باید برای ایسکہ دیگران برسند .
اورا بخشیم تا دیگران مہر و بخشندگی بیابند .

در راهیکه بجه زفته اند و رسیده اند، باید بیدرنگت قدم برداشت
در راهیکه خودمان پیدا کرده ایم هرچه درنگت و وقت کنیم، بجا است.

نعمت در دست ما مثل بازیچه در دست کودکانست، عاقبت آنرا
خراب میکنیم و غراب میکنیم.

هر تغییر و تازگی دلیل بر ترقی نیست. ترقی آنست که بر اساسش مادی
و پیشرفت معنوی بیفزاید.

آدم تمکبر، آسانترین شکار زندان و تملق گویان است.

اگر فکر و تدبیری را که صرف انتقام و دشمنی میکنیم، صرف گذشت و
دوستی کنیم، دشمنان بجه دوست خواهند شد.

۳۳۷

نظم ظاهر و لیل بر نظم باطن است .

۳۳۸

سکوت آبی است که بر آتش خشم ریخته میشود .

۳۳۹

تندرستی، جای جوانی را میگیرد و مهربانی جای خوشگلی را .

۳۴۰

نشاط و جوانی روح، نعمتی است که تا روز واپسین، در افزایش تواند بود .

۳۴۱

از هوش و استعداد و قدرت خود نا امید نباشید، عشقی پیدا کنید
تا این همه نمایان شود .

۳۴۲

آدم و نخرج، بیش از دیگران پول احتیاج دارد در صورتیکه آدمی
اصلاً پول احتیاج نیست .

خوب رویان در عین غرور، بیش از دیگران از تقاضای خلقت خود مالانند.

یک مطلب باینهاست مختلف، معانی مختلف پیدا میکند.

وقار و سنگینی، اعتماد نفس میخشد.

تردید و تامل همیشه از احتیاط نیست بلکه غالباً از تمبلی و بی ارادیت.

هر قدر تکبر باطن، پایه آزادی و خرد نیست، تکبر ظاهر، اسباب گرفتاری و غصه خواریست.

اگر وقت و بهیسی را که آدم تمیل، صرف خراب کردن و پائین آوردن دیگران میکند، صرف آباد کردن و بالا بردن خود کند بجائی خواهد رسید.

از هنر کسی انتقاد کردن، بهمان اندازه بی رحمی است که از فرزند غیر کسی
بدگفتن.

۳۵۰

نقاد هم در عالم ادب لازمست همچنانکه برای نظم جامعه بی رغبت محاسنیم.

۳۵۱

تکبر، بهترین دلیل حماقت است.

۳۵۲

عمل خویش را ستایش کردن، آنرا که چاک و ناچیز ساختن است.

۳۵۳

ثروت اگر صرف نیکوکاری نشود، باریست که باید بر نعمت برود و به
حسرت گذاشت.

۳۵۴

هنرمند باید نقاد و بیکدشت هنر خود باشد.

آدم بیک ممکنست مورد توجه و محبت باشد اما مورد اعتماد و احترام نخواهد شد.

دریغاکه زبان و دل همیشه با هم نیستند، گاهی دل از بی پروائی و
تذروی زبان، خونابه میریزد و گاهی که دل از مهر و محبت میجوشد، زبان
بچوگت بسته، از جانی جنبد.

بسا دولتمند که محتاج دلداری فقیر است.

چون هنوز فلسفه در آسمان کاری صورت نداد و بگشت نسر خلقت
موفق نشده، باید که لا اقل زمین کهنی را در زمین برای ما پیدا کند
و گرنه هیچ درو نمیخورد.

ممکن است آدم فاسد، اصلاح شده باشد اما شما احتیاط را از دست ندهید.

فلسفه تاریخ نوشتن، آسانترین و دشوارترین کارهاست آسان است چون شهود همه در گذشته اند و نویسنده در تخیل و تصور آزادی دارد، دشوار است از اینکه باید علل حقیقی و قایع را در تاریخهای طبیعت بشر و حوادث غیر معلوم پیدا کند و این امر است نزدیک به محال.

مقیاس زیبایی لباس، برای صاحب ذوق آنست که پوشاننده را زیبا تر کند و برای آدم بی ذوق آنکه مطابق ند باشد.

پنجه مسکری مثل سخن شنونده را مست و تسلیم میکند.

بازگشت به نعمت را بجان خود بپای سازد و عالمی بپایان نعمت.

طبیعت بشر همچو دریای شرف همواره ثابت است و افکار و روشهای

او همچو امواج دریا گذر ندهد.

زن و شعر دو لفظند برای یک معنی؛ اگر زن نبود، شعر و عشق و شعر
درمیکرفت و اگر این شعر و نور نبود، زیبایی و خوبی زن عالمگیر نمیشد.

عادت و عقیده همچو نهالی که در زمین بنشانیم، بچند صباحی ریشه
میکشد و اما با سالها و قرنها برنمیافتد.

بعضی بازی و تفریح را هم جدی میگیرند، بعضی با کار و وظیفه هم بازی میکنند.

هیچ صورت زیبایی را نمیتوان مدتسا دید و دوست داشت مگر آنکه
هر روز خود را بر زیور تازه ای از نسکی و مهربانی بیاراید.

وقتی میتوان از سوز عشق، حکایت کرد که آتش عشق فرو نشسته باشد.

آنچه را میزبان، خرج خود نمائی میکند، حق ندارد بحساب مهمان نوازی بگذارد.

اگر کسی مطمئن باشد که بار دیگر باین دنیا خواهد آمد، میتواند این بار را به غم خوردن بگذراند.

بسی عشق و دوستی را که از خود خواهی بدست خود میکشیم و باقی -
عمر را بر این کشته مینالیم.

اگر متوجه بودیم که هر آن ممکن است دست روزگار ما را از هم جدا کند
مهربان تر از این با هم رفتار میکردیم.

آن سپید روزی که باید بچشم دیگران بکشیم، هنوز خوشحالی و اطمینانی نیست.

و او طلب مقام اجتماعی، دوستان یاد پیدا میکند اما وقتی بمقام رسید، یکت یکت از دست میروند.

غالباً جوانان، اول طرفدار عقیده‌ای میشوند و بعد، از مرام آن-
می‌پسندند اما شاید هرگز بنظر اصلی رهبران نمی‌ایستند.

نه تنها لباس خود را برای بهائی عوض میکنیم، غالباً قیافه و رفتار و گفتار
خود را نیز تغییر میدهیم.

پس چنانکه باغبان از زمین خشک، باغی خرم بوجود می‌آورد. و اینان از
دل خشک، بهشت و بهشت میسازند.

فرقه سیاسی برای حفظ آزادیست اما اول آزادی ارزشها سلب میکند.

طبیعت، معشوق بی آزار و مهربان کسانی است که از معشوقان دیگر

همه سرخورده اند.

قمار یعنی پول خود را بخلاف رغبت بدگیری دادن یا پول دیگری را

برایگان بردن. اولی سفاکت است و دومی دزدی.

آنکه جز بقمار نمیتواند خود را سرگرم کند شایسته کار اجبار است.

قرض پدر و مادر بفرزندان علم و ثروت نیست تربیت است و اخلاق.

هر درد و ویسنتی چاره دارد حتی مرگ.

بایه سعادت اجتماع تمدن تربیت است، نه قانون و عقوبت.

احوال روحی و وضع زندگانی هر کس نمودار عقل و تدبیر اوست.

عقل از تندرستی بالاتر است زیرا با عقل غالباً میتوان تندرستی ابدست آورد اما بدون عقل تندرستی از دست میرود.

بخشایش، دل گشکار را به پیشمانی و امیدارد.

وقتی دوستان از دست رفتند، مفهیم که چند دوستشان میداشتیم.

وقتی بخطای دیگری خرد و میگیریم در دلمان فغان است که تو ازین

بدر کرده ای.

در خاطری که نظم نباشد پیوسته طوفانست .

آغوش کرم مادر را مگر بار دیگر در بهشت بیابیم .

بشماره آرزوهای نامحدود خود، بهانه نالیدن داریم .

بهترین زینت زن، خلق خوش است و ندرستی .

انقلاب بدست طبقه بالا صورت میگیرد و بنام طبقه پایین تمام میشود .

خدا، یا بهر نام دیگر که او را بخوانیم، وجودیست که برای رفع مشکلات عقلی و عملی و عاطفی خود، همگی بدان محتاجیم. اختلاف آری نجاست که هر کس این وجود ناویده، نشناخته را در خورفتم و احتیاج خود، توصیف میکند .

سرگذشت‌های محزون و نمایش‌های غم‌انگیز، طالب فراوان دارد،
چون بسیاری غم‌راز شادی بهتری پسندند.

خوشی برد و گونه است؛ یکی آنکه بدنبال خود، خوشی دیگری ایجاد میکند؛
دیگری آنکه رنجی در پی بار می‌آورد. این نوع دوم خوانان بیشتری دارد.

زینت زنان برای حسود کردن یکدیگر است و گرنه مردان، بروی
خوب و خلق خوش، دل می‌بازند نه زینت و لباس.

غالب زینت برای پوشاندن صیقل است، اما بسنده است و عیب میکند.

گل یاس قدیمیرانه تنها بخاطر رنگ بود دوست دارم، برای این می‌پرستم
که محبت‌ها و نوازش‌ها و آنهمه یادگار جانسوز خانه پدر را بخاطرم می‌آورد.

۴۰۳

سیاستون، هرگز اقماسب با عقل و شعوری که دارد، فریب می‌دهند.

۴۰۴

بعضی شاد بدنیامی‌آیند و بعضی افسرده .

۴۰۵

خودستانی نزد عوام، مؤثرتر از لیاقت و کاروانی است .

۴۰۶

غمی که بعلتی باشد، آسانست، آن غم کشنده است که علت

معلومی ندارد .

۴۰۷

مرد سیاسی برای تفسیر کلماتی مانند دوستی و عهد و وفا و وطن پرستی

و نوع پروری، قاموس خاصی دارد که همواره در تفسیر است .

۴۰۸

بدنی و بدخواهی، از خواص طبایع منموم است .

بسا که تن و جان را برنج و زخمیت میانداریم تا برای خود غمی فراهم کنیم .

مردم از صلاحیت و تقوای مرد سیاسی نمیپرسند و با دعا و جادو بی پروائی
و ساجت او تسلیم میشوند .

ادب و فروتنی در نظر عوام ، دلیل بی یاقتی است .

زینتی که زیبایی و روحی بسازد ، گرفتار یها بار میآورد .

مستی و غمی که از رقت شعر و لطف هنر دست میدهد ، از هر سرور
و نشاطی خوشتر است .

غمی که بخاطر دیگری باشد ، لذت دارد .

چرا انتظار داریم که دیگران نفع ما رفتار کنند، مگر ما همیشه منت
خود رفتار میکنیم؟

چه نیست و مبهم است حق و عدالت بشری که از قدرت سخن
و کیلی ثابت میشود و از ضعف سخن او باطل.

اگر دانا خطا کرد، گنران نباید بود چون در راه صاف لغزیده و افتاده
و آسان برخواهد خاست، اما اگر نادان خطا کند، در پرتگاههای لغزیده و شاید
تابیهستی خواهد رفت.

سعادت خانواده بسته بر بهبری عاقلانه پدر و طاعت زن و فرزندانست.

سخن و لغزشین از خود ستانی عاریت.

در نهاد هر عاقلی دیوانه‌ای پنهانست .

تنها منطق و استدلال کافی نیست ؛ ترکیب عبارات و طرز بیان و
آهنگ صدا و قیافه شخصیت و غرض ناطق و احوال روحی و مزاجی و منفعت
شونده و عواطف مانند سردی و گرمی در روشنائی و تاریکی هوا و بسیاری دیگر
در رد و قبول مطلب اثر دارد .

خودشناسی یعنی در کیفیت احوال خود غور کردن تا دانا را خود پند
و گمراه تر میکند .

اگر در وجود خود جستجو کنیم ، می بینیم که هزار قدرت و اختیار داریم و نمی دانیم .

نخواستن شدید از فرط خواستن است .

عاقبت ہر روز برای خود وسیلہ تفریحی میسازد .

علاقہ شدید پیران ہمال و مقام از حرص و ہوس نیست ، برای
فراموش کردن پیری است .

ہر چه بر مال و قدرت میافزائیم بیشتر احساس ناتوانی و احتیاج میکنیم
و مال و قدرت بیشتری میخواہیم .

اگر بچکس شمارا نخواهد غمی نیست زیرا بزرگان عالم با بہترین
انکار و لغتار خود ، مصححتی شما حاضر و شتاقند .

صاحب عیب بہ بدیہای عیب خود آگاہ است شما با شمردن
آن بدیہا و راد نقص و خطای خود استوار تر میسازید .

غم خوردن و نالیدن، لذتی است که بعضی بیچ قیمت از دست میدهند.

هر آرزو فکری، هزار بند و بجم و خرافه گرفتار است.

بیچ کاری مشکل نیست، جزأت اقدام دشوار است.

شب باماید به آغوش گرم محبت پناه برد و گرنه افکار جانکاه، دژریگی
و تنهایی، بیداد میکند.

همچنانکه پیش و کم هر علمی را میتوان فرا گرفت، شاد کامی را نیز میتوان
آموخت زیرا شاد کامی به سریت آموختنی.

بیچ نعمتی در نفس، خواستی نیست.

فرمانروائی که برای کسب قدرت، بیداد میکند، نادانی است که
از قدرت عدالت خبر ندارد.

کمتر روزیست که بخت با ما نباشد لکن چه فایده که ما اورا ندیده مسکیریم.

بزرگترین کتاب معرفت، در آسمان شب گشوده است.

خوشگلی که پیر شده و صاحب غموانی که از کار افتاده، از بی مہری
روزگار و حق ناشناسی مردم مینانند، غافل از آنکه دکان بی متاع
باید تخته کرد و دم فرو بست.

برای اینکه بدانید تقصیر از بخت نبوده، بسینید چند بار در زندگی بشما
رو آورده و شما اورا ندیده گرفته اید.

ما همه افسانه سازیم و مدام در عالم خیال، آرزوهای خام می پریم و عشقهای
 بیوده میورزیم و در حوادث عجیب پهلوانیها میکنیم. غالباً اینگونه وقایع خیالی
 ما از حقیقت زندگی دور میکند و براه ناصواب رهنمون میشود، برای فرار
 از خیالیبانی باید بخواندن افسانه های خود را سرگرم کرد که خواننده را بصورت های
 حقیقی و امکانات معقول زندگی، آگاه تر و داناتر میسازد.

توانا کسی است که از توانائی خود خبر دارد و آنرا بکار میبرد.

چه بسا بخت و آسایش و حتی عشق ترا که فدای تغیر و تازگی میکنیم.

ناگواریها و ناگامیها را در ریش روحی قرار بدیم.

دانا کسی است که بهوسها و بچکیهای خود و دیگران میخندد.

آنکه در عالم دانش و هنر سیر میکند، احتیاجی بر روزنامه ندارد زیرا خبرهای
بزرگ باو میرسد و خبرهای کوچک شایسته صرف وقت نیست.

بنای عدالت و قانون، غالباً بر رسوم و عاداتی است که از چهل و
بیداد بوجود آمده.

پنج لفظی معنی صریح ندارد: نه دوستی، نه دشمنی، نه خوبی و نه بدی

پنج حالی رنج آورتر از خود سازمی نیست؛ پیریکه خود را جوان میسازد
جایی که خود را عالم مینماید، فقیری که خود را اواران نشان میدهد...

مشکل اینست که نه از زیبایی میگذریم و نه از خوبی و این آب آتش را
در یک وجود میخواستیم.

مادیات در نظر دارند هر روز کوچکتر و ناخیرتر میشود و معنویات در
 فکر صاحب معنی هر روز بزرگتر و مفیدتر .

آنکه دانش میاندوزد، در راهی هموار است، آنکه سیاست میبارد،
 بر طنابی لغزان میرود .

چشم وز زیده، زیبا نیرا در میان رشتیهامی بیند .

همه خوبه را از معشوق میخواهیم، چرا از چشم و دل خود نمینخواهیم که خوبی و
 زیبایی را در معشوق بیافریند .

در فرد سیاسی، عده زیادی جمع میشوند و وقت و آزادی اشان
 منافع خود را بنفع عده قلیلی صرف میکنند .

فداکاران و جانبازان سیاسی، بیشتر آشنائی هستند که مقصود را
 نفیید و اند.

مثنای بدبختیهای بزرگ، در غفلت‌های کوچک است.

زن، سعادت خود را بر بیانی میفروشد، مرد بقدرت.

شاعر و هنرمند از هر کس بدانشتن آزادی، شایسته ترند.

گرفتاری هنرگانی است، هنرمند باید از هر گرفتاری دیگر سپر ببرد.

عادت خوب را بجامه قبولانیدن، بسی دشوار است اما او را از
 عادت بد منصرف کردن دشوارتر است.

مُرف و خیس هر دو بیچاره و محتاجند .

اگر هر کس می‌توانست آنطور باشد که دیگر از این خواهد دنیا بهشت میشد .

رشته الفت ممکن است از دوری پاره نشود، اما نازکتر خواهد شد .

چرا برای پدران و مادران کتب خاصی نیست که تربیت اولاد را بیاموزند

کاری که بی فکر و تأمل انجام میدهم اگر به نتیجه خوب رسید از عقل و تدبیر ما
نبوده ولی اگر حاصل نادر و ابار آورد از بیفکری و بی تدبیری ما خواهد بود .

بعضی نشان بهیوشی و بی عقلی میدهند که بگویند رنجی ندارند، راست یا

دروغ طلایی میسازند و بخود می‌بندند .

قناعت و خوش بینی، پرسودترین سرمایه است که باید برای فرزندان گذاشت.

بفرزندان عزیز خود همه گونه دانش می آموزیم مگر علم خوشبختی را.

بچنانکه آب را در شنگی باید نوشید، شعر و سخن را وقتی باید شنید که فراغ خاطر و حالی باشد.

عیب خود را شمردن، عین خود ستایی است.

دای بر پدر می که فرزند را گرفتار قیحه سود عمل خود ببیند.

هر عیبی چند عیب دیگر بوجود می آورد، اما قمار مادر همه عیبهاست.

علم از مغز انسانی همچو آتش نشان فرو میریزد و اگر سدی از دلبهار آن
بسته نشود، جهان را سراسر خواهد سوخت .

ثروت مند آن فقیر است که نیاز ندارد و فقیر، آن ثروت مند می که سراپا -
نیاز است .

نمیدانیم کودکان امروز، فردا با چه وضعی روبرو خواهد شد و چه تربیت
و معلوماتی لازم خواهد داشت اما صفاتی که در هر حال او را یاری خواهد
کرد، کوشش است و قناعت و خوش بینی .

آنکه روز را دوستی و مهر ورزیده، شب را خوابهای خوش می بیند.

بهرمنند باید قناعت پیشه کند تا آزاد و آسوده بگردد. بیامی به نرسد چاره دارد.

بهترین دلیل براینکه خوشی برنج میچربد این است که در هر حال دلمان
میخواهد زنده باشیم .

دانستن را بر ندانستن ترجیح میدهم گرچه مایه ناراحتی باشد .

زندگی کوشش است ، آن لحظه که دست از کوشش برداشتم مرگ آغاز میشود .

آدم نخبه بجز موافق و مخالف یکسان کوشش میدهد .

یک تمدن آن و یک آغوش گرم محبت و سرگرمی کار برای خوش زیستن
کافی است .

اولین وظیفه گوینده این است که بگفته خود معتقد باشد .

سعادت، زانیده خلق و طرز فکر با است و چون به یکس نمی‌تواند
 بر خلق و فکر خود مسلط باشد، سعادت کامل قیصر نمی‌شود.

تسلط زن بر مرد، از خودداری اوست.

شعری دلنواز و منظره‌ای خیال انگیز، برای یک روز عیش و حال کافی است.

نویسنده جوان، آتش عشق دارد اما نمی‌تواند سوز خود را بیان کند،
 نویسنده سالخورده، قوه بیان دارد اما از خاکستر یادگار، حرارت می‌گیرد.

همراگر بدست عقل نباشد همزمند را فاسد و بیچاره می‌کند.

آنها که فکر میکنند کم حرف می‌زنند و آنها که زیاد حرف می‌زنند، کم فکر میکنند.

دو کار آسانست ؛ یکی اشتباهات شکست خورده را گفتن ؛ دیگری

محاسن فاتح را بشمردن .

ثروت اگر بدست عقل نباشد ، مایه اذبار و سیه زوری خواهد بود .

خفیت از لذتهای بزرگست اما لذت خودداری ، از آن بیشتر است .

مملکت در قضاوت بیطرف بود اما دل بیطرف نماند .

اگر آنصورت زیبارا که فتهای آرزوست دیدی بیچاره نشو ، از او بهتری

هم هست .

بهترین سرگرمی و اشتغال و وظیفه انسانی ، تهذیب نفس است .

اول می‌نالیم تا بعد علت نالیدن را پیدا کنیم .

هر چه بخودمان محتاج باشیم مایه آزادی و خردندست هر چه بدگران
احتیاج داشته باشیم مایه بیچارگی و رنجوری .

چه رشتیها و جنایتهای که بهانه احتیاج صورت میگیرد .

طبیعت پذیرست که آرزوهای ما را آن اندازه که برشدریذ باشیم، برمیآورد .

شکستی که از قدرت اسلحه باشد جبران میشود اما شکستی که از برتری دانش
و تمدن فاتح برسد جبران پذیر نیست .

هر خواهی هستی که از ضمیر شبر بگذرد شدنی است .

۵۰۳

طبیعت در پیش دانش موم است و در مقابل نادانی شکست خارا .

۵۰۴

انسان مجبور است که خود را مختار بداند .

۵۰۵

اگر برضایت و آسانی ، تن بکلیف و اجبار بدہیم ، عین انجستیار و
آزادی خواهد بود .

۵۰۶

چہ آسودہ سری کہ بی سرو کار نہان ، بہ بالین قنبر و دیاید .

۵۰۷

طبیعت ، میدان آزمائش ہوش و فکر بشر است .

۵۰۸

شمنہ نام ، از گناہی کہ اورا بہرت برساند رو میگرداند و از ثوابی کہ
شہرت نیار و میگریزد .

بهترین سلاح جنگ، تعصب است و نادانی .

هر نعمتی را میتوان باز بدست آورد مگر نام نیکی که ببدی مشهور شود .

نام نیکی را که از پدر رسیده، باید همچو جام بلورین، با احتیاط فراوان نگاه داشت .

آنچه برای خوشبختی مورد احتیاج است، یک آب بارک است
و آنچه مابرای گرفتاری و رنج خود بدان محتاجیم، یک دیر است .

شهرت مردان سیاسی، غالباً لباسی است که بخت یا اتفاق یا مکر
و فریب، بر آنان پوشیده، چه بسا اگر این لباس بنفستد، وجود نیش
و ضعف نمایان خواهد شد .

توانانی و نیکبختی هر طئی بسته به اتحاد و پیوستگی افراد است .

هر سزنی که پنهان کنیم ، مانند قرصه ای در بدن همواره جانرا میکاهد .

رمز خلقت دلیل بر نارسائی فکر بشر است و گرنه رمزی در کار نیست .

اسلحه دشمن آنقدر خرابی میکند تا تخم نفاق و نومیذی که در طئی پاشند .

اگر بخودمان است بگوئیم ، چنان پیراسته می شویم که احتیاج بدروغ گفتن بدیگران ، نخواهیم داشت .

غالباً طئی که در بلا و سختی باشد رو به طئیدیت و طئی که بنابر نعمت رسیده باشد رو به پستی .

۵۲۰

بهترین شعری که از دلب برآید، بوسه است .

۵۲۱

رنج را عریان حس می‌کنسیم و خوشی را از پشت پیراهن .

۵۲۲

زینت بسیار از زیبایی می‌گردد و زشتی را زشت‌تر میکند .

۵۲۳

مرد شیر است وزن شیربان، نگاهداری شیر از شیر بودن شوارز است .

۵۲۴

اگر بشر، معشوق خوبی بود، صوفی بدنبال خدا نیرفت .

۵۲۵

موسیقی هرقلی، زبانی است که باید آموخت .

۵۲۶

عیش کردن غیر از خوش بودنست .

عادت بشکایت کردن نمایند، طبع را پست و مریخ را از فکر و
تدبیر خالی میکند.

گرفتاری عشق از اینست که دو عاشق با یکدیگر را یک طور دوست دارند
و نه بیک اندازه.

موسیقی زبان آزاد و هنرمند است که هر چه بخواهد بی ترس و خجالت
بمعشوق و بدنیامگوید.

چه خوب است که خانه و آثاریه محفل با فم و دانش صاحبخانه متناسب
باشد و گرنه کوئی در کاخی، چهارپایه نباشد.

عقل و نیکی قرین یکدیگرند.

آنکه دشمن خود را میکشد، او را خلاص میکند و خود را گرفتار.

موسی، بیان آرزو و خواہشها و دردی ناکشنی است.

صبح روشن آنست که بادل پاک و مهربان از خواب برخیزیم.

مذاهب و عادات و رسوم مختلف است اما اصل اخلاق همه جا یک است.

برای عاقل شدن، یک شعر کافی است، برای عالم شدن یک کتابخانه کفایت میکند.

هر دین و عقیده و مسلکی را بر پایه اخلاق بنا میکنند لکن این پایه در زیر

بنا پنهان و فراموش میشود.

از پیش آمد خوش، شاد و خرسند می شویم اما شادی و خرسندی و شادی
است که در خوشی و ناخوشی هر دو با ما باشد .

آنکه بملت خود خیانت میکند نادانی است که مادر خود را بدشمن می فرستد
و بجز تحقیر و تمسخر پاداشی نمیگیرد .

وجود خود را از چشم دیگران تماشای کنید و ببینید چه صورتی دارید و آیا
گلی هستید و نسیم و نور آفتابی یا خاری و طوفانی و ظلمت و حشت زانی .

تنها وجودی که گنا مان خود را در همین دنیا با ریخ و فداکاری می شوید مادر است .

موسیقی ، بهتر از هر سخن می تواند دل را از مهر و شفقت یا از خشم و نفرت
بپوشد در آورد .

هر که با نغمه صبح مرغان هماوار شود، روز راهمه سرخوشش خواهد بود.

باما است که هر صبح بقصد کینه توزی و جدال و جان کشدن از خانه بیرون
برویم یا برای مهرورزیدن و نیکی کردن و خوشتر زیستن.

جوانان، گزشته و آشتیه، خانواده را میگذرانند و از این و از آن و
از معشوق و از عاشق، تناسلی مهر و محبت بر میا میکنند غافل از آنکه آنچه میجویند
در دل پدر و مادر و در خانواده است و بس.

اگر عقل و دانش و رفتار ما ساخته پدر و آموزگار باشد، دل ما ساخته
پرواخته مادر است.

حرف سخت، بیشتر از بی فکری ناشی میشود تا از بدلی.

آنکه بدانش خود مغرور است، کسی است که بایک کوزه آب از رودخانه برگشته و ادعا دارد که هر چه آب بوده برای ما آورده.

پرچهره ای که شمارا نخواهد همان اندازه خواستی است که گلی از گلزار بی پایان دنیا.

آز روز که دنیا بگام است، بزرگ و فیلسوف می شویم و قنوانیم از خواستنیها و نعمتها همه چشم پوشیم، از روز که برگشت، طفل می شویم در پی بازیچه ها زار و مالان.

هنرمندان در آماج بی هنران نشسته اند.

موسیقی صغیر است که یاران و یادگاران و نعمها و خوشیهای گذشته را زنده میکند و با او داستان می آورد.

باید فکر و کوشش خود باشیم نه با انتظار بخت و اتفاق .

دزدان بین خود، آدم درست را بریاست انتخاب میکنند .

بعضی در عین تلاش و کوشش آرامند و بعضی بیگانه نشسته و در اضطرابند .

بسا که قصد دیگری داریم و حرف دیگری میزنیم .

تفریح و سرگرمی هر کس شاخص فکر و تربیت و حال دل اوست .

هر روز صبح از آسمان ندا میسرسد که تارکینها از خود فرو بریز و زندگی را از سر بگیر .

آدم و نوح، مثل شخص مریض، بایه رحمت و بخش دیگران است .

با همه مهری که با طفلان خود داریم و اندوخته‌ای که از دانش و ثروت و سایر
 وسایل خوشبختی برایشان میگذاریم، و لهای نازکش را چند آن از هر خود بینی و
 حرص و رقابت و کینه توزی پریم که در تمام عمر روی سلامت و خوشی را نمی‌بینند.

پیر کمال آنست که تا زگیهای زمان خود را هر چند عجیب و نادر و باشد با روی
 خوش بپذیرد، جوان عاقل آنست که بعبادت افکار قدیم هر چند کهنه و بی‌مصرف
 باشد، بیدیه احترام بگذرد.

آنکه بتفکر خورگرفته، از تجربیات زندگی نتیجه میگیرد، مانند کسی است که -
 افزار ماشینی را در اختیار دارد و اما نمیتواند آنها را بهم وصل کند.

آنکه نانی دارد و پوش و پناهی، فقیر نیست، فقیر آنست که بیشتر میخواهد
 و حسرت میبرد و کوشش نمیکند.

تقریر که از تلبلی یا اسراف باشد، گناه است .

تفریح و سرگرمی، باندازه کار و وظیفه اهمیت دارد اما خوش آن -
سرگرمی که خودکار مفیدی باشد .

عوام از مناطق، زبان آوری و شیرین سخنی میجوایند نه فکر درست .

عقیده عمومی، عقیده یک یا چند نفر است که بگردن عموم میگذارند .

بعضی فقر را وسیله محبوبیت قرار میدهند .

بعضی از منفعت و صحت و سعادت خود چشم میپوشند اما از عقیده
غلط خود دست برنمیدارند .

۵۷۰

اگر غصه های بیجا صلی را که خورده ایم، حساب کنیم خیلی غصه خواهیم خورد.

۵۷۱

هر چه بیشتر از انسانها بگیریم، از انسانیت گریخته ایم.

۵۷۲

فکر خود کردن، ما را با حیوانات شریک میکند، بفرود گیران بودن، ما را از جرگه حیوانات بیرون میبرد.

۵۷۳

اکثریت در ظاهر حکم ماست و اقلیت در واقع و باطن.

۵۷۴

اگر میخواهید بدانید چه اندازه هوش و عقل و دانش و تجربه دارید بسنجید چه اندازه از زندگی برخوردارید.

۵۷۵

هر سخنانی میتواند دانشمند باشد اما هر دانشمندی سخندان نمیشود.

آنها که مذہبِ موهوم میدانند، بگوئید بفرصت آنکه حرف شما درست باشد
 کدام عقیده مسلک است که موهوم نیست، پس خوش آن موهومی که بگوید
 عمر جاوید و بهشت زندگی و تحمل سختی می‌بخشد.

اگر بدانیم که در این زمان و مکان بی پایان چه دوام و بقا و استقامت داریم
 شرمند و بجای خود می‌نشینیم.

تنها بدنیائیم و تنها می‌رویم، وای اگر نهادن زندگی کرده باشیم.

عقیده مثل باروت، اگر آزاد باشد، چیزی نیست اما اگر فشرده و پنهان
 شد، خطرناک می‌شود.

کاری که دیوانه نمیکند، از بزرگان سیاست سر می‌زنند و مردم می‌پسندند.

نه این است که در نتیجه نقل و استدلال، عقیده ای برسیم، بلکه اول
عقیده را میپذیریم، سپس بدنبال دلیل و برهان میرویم.

هر فردی مذهب خاصی دارد.

آنکه زیر بار منت است، بهر وسیله برای عفت گذار خود تقصیر و گناه می پدید میکند.

کسی که در وجود خود شخصیت و برآزندگی نمی بیند، قیمت جان و حتی وجدان
در تحصیل مقام میکوشد.

غالباً بساط عیش و امی چسبند و به غصه خوری نمی نشینند.

دلبری آسانست اما دلداری کار هر کس نیست.

سعادت خانواده دو شرط واجب دارد: محبت و ادب، اما ادب
از محبت لازمتر است .

آنچه پیش از هر چیز از معشوق میخواهیم، دوستی است، دوستی از عشق -
واجب تر است .

عشقی که از دوستی براید هرگز نمیرد، عشقی که بدوستی نکشد، یا میمیرد
و یا بدل دشمنی میشود .

زن اول نارکش میخواهد تا بتواند محبت کند، من اول محبت میخواهم تا
توانم نارکشتم، اینکد میانه ما باستانی نیگیرد .

تنها در درج عشق است که همه بجان میخرند .

بگوئیم اما رسیدن شتاب نداشته باشیم .

بزرگترین و دشوارترین وظیفه ما خوش نشین است .

بسی عشق که مرده اما قالب بیروح او در جنب و جوش است .

دل عاشق ، بیک حرف خوش معشوق ، یک عمر محنت را فراموش میکند .

هنر در این است که با آنچه داریم بازییم و آنچه را با کوشش بدست نیاییم
با خیال جبران کنیم .

ای بسا که بنام عشق ، زمان دلربانی و عاشق کشی میکنند و مردان شکار

و هو بازی .

عاشق علم و هنر یک غصه دارد، آنکه روزی این عیش و سرور از دست
مرگ بسر میآید .

زمنان به آرزوی بهار میگذرد اما بهار، خود هزار آرزو بسیار میآورد.

سرمایه علم و هنر همیشه سود میدهد .

هر چه در علوم دیگر پیش میرویم، بر قدرت و غرورمان میافزاید هر چه
در علم بهیئت غور میکنیم، حقیر تر و بیچاره تر میشویم .

جبله، راه پر پیچ و خم نادانی است که راه آسان درستی را نمیداند .

وقتی یک کتاب خوب بدست آورده اید، دیگر چه غصه دارید .

گوشه را باید در خانه دل گرفت و گرنه گوشه گیری و فرار از مردم بزی
ندیدن سعادت دیگرانست .

گفته و نوشته سیاسی، وقتی در مآثر دارد که گوینده یا نویسنده را نشانی
و باغراض او آگاه نباشیم .

شاید از دروغ مشکلی حل شود اما صد مشکل از آن میزاید .

شیوانی کلام، مانند نوای موسیقی، لباسی است که شاید فشرده
دل نشین تر و شورانگیزتر میکند .

دریچه فکر و دل را بنحوشها باز کنیم که پر همیز از خوشی، بی عقل است، نه نیست
و نه بزرگواری .

آنها که نه هوش زیادی دارند و نه عقل سرشاری، گاهی مردمان خج و
 درسی هستند قابل دوستی و اعتماد؛ مردم با هوش که از عقل بهره‌ای -
 ندارند زرنگ و نادرست و بیوفای شوند اما آنکه از هوش و عقل بهره‌ی نصیب
 دارد فرشته است که برای دوستی و نیکوکاری باین دنیا آمده.

اگر عشق به شرت نبود، از بدان هیچ کار خوبی سر نمی‌زد.

آنکه نتواند با خودش دوست و صحبت باشد، در این دنیا غریب است.

وقتی به آرزو رسیدیم، می‌بینیم این آن نبود که می‌خواستیم.

خاطر خسته و ناراضی انسان را آسان می‌شود بگفته یا نوشته‌ای ویران کرد
 از رنج خاطر با کاستن و بردن ما هم گذاشتن دشوار است.

۶۱۴

اغلب بنا بر وظیفه و عادت، عیش مکسّم نیز برای لذت بردن .

۶۱۵

بزرگترین سخن بزرگان را از کتاب بشنوید .

۶۱۶

چیزی که موجب غصه دیگران میشود، چرا باید باعث غصه ما باشد .

۶۱۷

گنجینه دانش را هر قلمی بخرد ارزانت .

۶۱۸

هر کتابی که بخانه میرسد دانشندیت که بخدمت خود میکارید .

۶۱۹

علم، خانه را بنا میکند هر آنرا جای عیش و زندگی میسازد .

۶۲۰

هر کس سعی میکند که دیوانگیهای خود را بپوشاند مگر دیوانه عشق .

چہ بسا مقام اہلہان کہ عتلا حفظ کردہ اند .

محروریت بازو جان میخشد، وصال آرزو را می کشد .

فکر زیباست کہ خازن زینت میکند روح سالم است کہ بزنگی آسایش
میخشد، خلق خوش است کہ روزگار را خوش و شیرین می سازد .

ہمز آموز باید چشم از مال و مقام بپوشد و ہزاران عیش و آزار خود ان و
بدخواہان اہلجان بخرد تا مگر بعضی او را در حیات یاپس از حیات بہ پسندند .

بہ احتیاج اصلی داریم، تندرستی، عشق، وسیلہ زندگی، تندرستی
بورنش است و کم خواری، عشق بہ بردباری و وفاداری، وسیلہ
زندگی بکار و فاعلت .

آنکه همه وقت انتظار موفقت دارد، حتما شکست خواهد خورد، اما آنکه
انتظار و تاب شکست دارد، پیوسته قرین موفقت است.

غالباً نزدیکان، یکدیگر را دیوانه میدانند زیرا از نزدیک دقت کرده و
آن مقدار از بی منطقی و جنون را که در هر وجودی هست در یکدیگر دریافته اند.

با همین غصه که دارید بسازید، قیر سم آن غصه بعدی که برای خود خواهید
تراشید ازین بدتر باشد.

پنجاه که در زندگی، چند بار اندازه لباس عوض میشود، باید چند بار نیز
افکار و عادات را عوض کرد تا مناسب بین و وضع و زمان باشد.

چاره گرفتاریها را در کتاب بجوئید.

۶۳۱

جوانی بخرمان میگذرد، پیری بتافت .

۶۳۲

در گرفتاری باید فکر را بجنب و جوش در آورد نه اعصاب را .

۶۳۳

نداری عیب نیست اما قرض داری از بی تدبیری است .

۶۳۴

غذای خوب خوردن، گواه ذوق است و پر خوردن گواه بیذوقی .

۶۳۵

ادب و انصاف و حق شناسی و سایر صفات خوب محصول

تربیت است نه فطری انسانی .

۶۳۶

آهنگ و ترکیب و تعبیرت هر زبانی، از روحیه و خلق و خوی اهل

آن زبان حکایت میکند .

از دشمنی تا دوستی یک لنگزد در میانست .

در اول صاحب عقیده و پیشوا، مردم را بدنبال خود میکشد اما بعد با هر چه فریاد کند که استغابا کردم و توبه دارم مردم او را با خود میکشند و میریزند.

تنها نعمتی که برنج نیستن میارزوه آزادیست .

رحمت و خطر زیبائی از سایر نعمتها شیراست .

آن اندازه نجواستنیهای این جهان، علاقمند باشیم که از شخصیت و صفات انسانی مانکاهد .

حسادت در وجود زن بحد جنونست .

اساس زندگی بر محبتی است .

گاه یک پند بجا، بهتر از صد مال مقام، و سیله خوشبختی می تواند بود .

آدم عاقل برای پرورش آید ناگواری مهیا است .

موضوع بدبختی جوانان، غالباً اسباب خنده و تفریح است اما نباید خندید زیرا خیال میکنند نفیید یا با آنها دشمنی دارید .

شخص مجرب، از هیچ خیانت و بیوفائی تعجب نمیکند .

غم و پریشانی حال دائم ما است، خوشی و خرسندی را اگر دست داد
باید هر چه بیشتر، بحیله و تدبیر نگاهداشت .

حیث شاعر در سوختن است .

زندگی که در آن امید و آرزو نباشد، از مرگ دشوارتر است .

هر چه بیشتر بخوانید، بیشتر و بهتر زندگی کرده اید .

یک روز عاقلانه زندگی کردن، بهتر از یک عمر نادانی است .

نال و شکایتها وقتی بزبان موسیقی درآید، دلنواز و فرح بخش میشود .

درد و غم را شاعر، بجان میطلبد تا از آن، معشوق خود را بسازد .

آدم کم ظرف، رنجی را که از دست یکی کشیده، به همه مردم نسبت میدهد .

۶۵۶

امید و پیروزی، در معنی یکی است .

۶۵۷

غالباً آسایش و سلامتی و حتی عشق را فدای قدرت میکنیم .

۶۵۸

بهترین داروی غم و تشویش، تصمیم گرفتن و عمل کردن است .

۶۵۹

معروف است که ماد و دشمن داریم؛ «یکی خودمان و یکی دیگران» اما
میتوان گفت که دو دوست هم داریم؛ «یکی خودمان و یکی دیگران» زیرا دوست
و دشمن ساختن بدست خود ما است .

۶۶۰

دل حکیم مثل آنکه در تماشای خانه دنیا نشسته باشد، خود را از حوادث جدایی مید.

۶۶۱

شرط شاعری، دلجوختگی است .

۶۶۲

سخن شیوا، اندیشه را تابان میکند .

۶۶۳

ادب ، نمودار تربیت و شخصیت است .

۶۶۴

اگر شاعر نبود عشق بوجود نیامد و زبان نگیرد

۶۶۵

آزادی در بر کشوری ، متناسب با تمدن آن کشور است .

۶۶۶

هر اندازه کسی خود را محترم بداند، بد دیگران احترام میگذارد .

۶۶۷

الهام ، نسیمی است که بر آتش ذوق میدهد و آرزو شتعل میآورد .

۶۶۸

حسادت در راه دشمنی اولین قدم است .

۶۶۹

بدعهد را قرار و پیمان چاره میکند .

۶۷۰

هزارهوس داریم که بنحو شجاعتی ترجیح میدهم .

۶۷۱

دنیا چشم نیکان ، ضیافتی است که ماهمه در آن مهمانیم .

۶۷۲

گل زیبایی . اگر بجز نیکی آراسته نباشد ، گل تمام نیست .

۶۷۳

لذت نعمت تناسب با رنجی است که برای بدست آوردن آن کشیده ایم .

۶۷۴

خیال میکنیم سعادت شاید بصورت آرزوی ما که در اغوش دیگر نهفته .

۶۷۵

میگویند بچاره اهل هنر که در پی موهومند مگر آنچه دیگران میخواهند موهوم نیست .

ادب و مهربانی، بهترین آرایش زیبایی است

آنکه در راه آرزوشت تابانست فرصت غم خوردن ندارد.

وحشت تنهایی وقتی است که کسی را دوست نداشته باشیم.

کتمر کسی حاضر است از غم و عقل خود دست بردارد و خوشبخت باشد.

بسی دل‌آر عاشق را که از غم و رونا دانی میدریم و خون میکشیم اما روزی هم
میرسد که در حسرت آن دلها آه سوزان میکشیم و اشک خونین میریزیم.

چه بسا آنکه بظاهری سعادت آراسته و پاییه حسرت شناس است، در مانده و
محتاج دل‌داری و یاری شما باشد.

۶۸۲

دشمنِ غم، کار است و خود فراموشی .

۶۸۳

قدر و دولت، احساسات را ضعیف میکنند .

۶۸۴

طرح زندگی را اول میریزد و عقل اجرا میکند .

۶۸۵

برای دلی که تشنه دوستی باشد، همه جا دوست فراهم میشود .

۶۸۶

سهم خوشی را اگر امروز نخری، باطل میکنند و سهم فردا نیاورند .

۶۸۷

نه دوست را از ناله و شکایت بیزاریم و نه دشمن را شاد کنیم .

۶۸۸

خوبی نویست که از دود و دل حسودان و کینه توزان پوشیده نمیشود .

جام جهان نما کتابست .

دوستی یعنی اتحاد دو روح بر ضد دنیا .

پنجه و آزموده کسی است که بدر دلد کردن محتاج نباشد .

اگر معشوق دوست هم بود ، دیگر از اهل دنیا بی نیازی نیاید .

تاریکترین غم هنرمند وقتی است که از هنر خود راضی نباشد .

افسانه گنجینه ایست که اسرار وجود انسانی را در آن باید جست .

با معشوق بی محبت هم آغوش بودن ، مرده غریز را در بر کشیدنت .

اگر رقیب نبود، آتش عشق، سوز و شعله نداشت .

زن، منتحون مال و مقام میشود و مرد، در باخته زیبایی .

آنکه از دیگری بد میگوید، فعلاً بدی خود را ثابت کرده .

پیری، چو برف زمستان، اگر پاک و بی آلودگی باشد، بسی دلرباست .

نوشتن، نامه های پنهان را سر و دست؛ نویسنده بیشتر برای تسلی
دل خود می نویسد تا بخاطر خوانندگان .

اگر این همه وقت و فکر و حرف بهیوده را صرف کار مفیدی نکنیم البته بجائی

خواهیم رسید .

حسن معشوق باید ساخته دل عاشق باشد .

اگر بزرگی ، نام شمارا فراموش کند ، تقصیر از شماست نه از حافظه او زیرا اگر
شما هم مقام و اعتباری داشتید استمان فراموش نمیشد .

حادثه ، دست محبتی است که ما را بیدار میکند تا از خوشبها برخوردار شویم .

سه آنکه میخواهد وایم بچشم دیگران بدرخشد ، مدام از آتش درون میسوزد .

هر دفعه که صورت زیبایی بچشم میخورد ، آرزوی نا امید شده ، سر بر میدارد و
باز در آن صورت زیبا ، جهانی سراسر عشق و مهربانی و عیش و آسایش می بیند .

از دوست نباید پیش از آن خواست که از نیم صبح و بوی گل توقع داریم .

کاخچی که در آن عشق نباشد، از کلبه ویران تراست .

بنادان نیکی کردن، گاه از بدی کردن دشوارتر است .

اگر بامید حق شناسی نیکی میکنید، غیر رسم پشیمان بشوید .

عقیده سست و فراموش میشود، اما تعصب آن، درد لها میماند .

آنکه بر سر عهد خود میایستد همچو آفتاب درست پیمان، در نظر با بزرگ
و درخشان میشود .

جای تعجب است که این دل آسایش طلب، بشوریدن و طپیدن هم

احتیاج دارد .

از معشوقی که دوست نشود باید دست کشید.

هیچ پند و دستوری تا زگی ندارد اما اگر از با بکار بستید تا زگی -
خواهد داشت.

آنکه وجود روح و خدای مهربان، اگول خورده و باور کرده آنرا که گول
نخورده خوشتر میکند راند.

جنگ ملل ناید مگر همان جنگی است که گاو بازان برای منفعت و
تفریح خود، بین گاوان پیا میکنند.

ما بر گنجینه‌ای از هوش و فهم و قدرت که در وجود خود داریم، در مانده
و مسکین، زندگی میکنیم و از این گنجینه بهره بر نمی‌داریم.

اگر کسی زندگی جاوید معتقد باشد، از مرگ نمیترسد.

چه بسا بحث و پافشاری و جدال بر سر حرفهائی که هیچکس از دوطرف
تفهیم ندارند.

روزی خواهد شد که بتوان هر فکر و نحاسی را ضبط و ترجمه کرد چه رسواییها
که بسیار خواهد آمد.

یکی زیبا را میگرد و دوش نشسته میگیرد. یکی از گردش کومی بر زن یکدینا
گفتنی میآورد.

تکیه بر استقامت انسان و قدرت حیثیتش و آرمی خود کردن و با
ناکسان استمختن برب پرتکا و خرامیدن است.

ریاست باوه ایست که پیش و کم، هر سری راست میکند.

یکانه داوری که گناه مارا هر چه باشد عیثد مادر است.

آنکه نمیتواند با مرد وجدان قمار کند، عاقبت وجدان با خود همکرو
همربان میسازد.

آدم نیکوکار، چو کودکی بیگناه، انتظار و ترس آن زار از کسی ندارد.

تسلیم و رضا جوشنی است که تیرمانی بر آلود روزگار از آن نمیکزد.

همزمنده را از این دوست نداریم که باید از خود بگذریم و چند کلمه
تحسین و محبت او را شاد کنیم.

۷۳۰

افسوس که در جهان هیچکس نیست که بجهت دروهای ما برسد.

۷۳۱

غالباً از خوشی آن چیزی را کم داریم که در خلقت از خوشی کم گذاشته اند.

۷۳۲

خلق خوش از زیبایی و دانشمندی مطلوبتر است.

۷۳۳

تا وجودی از عشق و نیکی سرشته نباشد، هنرمند واقعی نخواهد شد.

۷۳۴

آنکه در سن و حال عاشقی است، چندان در بند کیفیت معشوق نیست.

۷۳۵

هیچ حالی از محبوب نبودن، دشوارتر نیست.

۷۳۶

صبر و آرامش هر شکلی را آسان میکند.

آنکه همواره آماده سحر و پیکار است، از شکست و نامرادی نپهرسد.

کوفی طبیعت هر چه از زیبائی صورت میدهد، از زیبائی سیرت کم میکند.

عاشق اگر مردم بر توقع خود نیتزاید و خود را محروم نمیبیند، بعاشق بودن خود مطمئن نمیشود.

زخمی را که معشوق میزند، میتوان بدست دوست مرهم گذاشت
اما در بیدوستی را هیچ معشوقی نمیتواند دوا کند.

عشق از یوفانی، در دل نیکان، بیاد گاری شیرین تبدیل میشود
اما در دل خود پرستان، جهنم حسادت و کینه پیا میکند.

صفای خاطر، نصیب کسی است که دل و عقلش هر دو یک چیز نباشند.

احسان باری است که بر خاطری مینیمیم، باید چنان با احتیاط آنرا گذاشت که رنجبه سازد.

بقول معروف، هر تلی در خور حکومتی است که دارد لکن سهم نخبت را ناپایده نباید گرفت زیرا یک زمانه دارد انا و توانا، تلی را یکروزه سالی بجلو میرود و یک زمانه دارد دیوانه، کوشش سالیان را یکروزه بیاد میدهد.

اگر میخواهید از زندان باغ حرمی بروید، نغم خود را بگذارید و بسیاری در مانده ای بشتابید.

فاصله میان کنجی و سیه روزگاری، گاه یکقدم پیش نیست.

اگر صفات خوب دشمن، مهم بینیم، شاید با او کنار بیاییم.

دوست هر قدر ضعیف تر باشد، محبوب تر است و هر قدر توانا تر باشد

مختر تر.

آنکه برای خوش بودن بدنبال اسباب و وسایل میگردد هنوز

معنی خوشی را نمیداند.

اگر آنچه را از گذشته تجربه گرفته ایم، در آینده بکار ببریم، مثل این است که

دو بار عمر کرده باشیم.

انسان در کشف اسرار طبیعت با بیهوش ترین حیوانات در روش

زندگی بیهوش ترین آنها.

اگر نتوان شب تیره را روشن کرد، میتوان چراغ خانه را فروخت
اگر دنیا یکسره حرم نیست میتوان مسکن خود را گلزار ساخت، اگر بدروه
نتوانیم رسید، دلی را میتوان بدست آورد.

مذهب، عشق پرستش است، احتیاج بقا است، ترس نیستی و
وحشت بخریت.

حاصل علم این است که زندگی آماده تر باشد و زیباتر، حاصل اخلاق
آنکه زندگی خوشتر باشد و پر معنی تر.

ناامیدی در بختی، همچو شب در روز با هم جمع میشوند.

از هر گره که بابر و میرسیم، صد گره بکارمان میخورد.

مستی اتقامجی است که خیال از حقیقت میکشد، خوشحواهی دل از دست
عقل است .

وقتی باحوال دل شاعر پی بردیم، اورا بیشتر دوست میداریم ولی کمتر
بزرگ میشماریم .

انسان برای بندگی و پرستش خلق شده، از این است که هر رند و
زبان بازی اورا باسانی پیرو و برده خود میسازد .

از دنیا که ششگان و گوشه نشینان، غالباً باین شرط برج تنهائی
من میدهند که دیگران از عظمت و حشان آگاه باشند و تحسین کنند .

عقلهای کوچک در مقابل قدرت، مسحور میشوند و پرستش میروانند .

بدخواهی زانیده حسادت و تمبلی است .

آدم بدین پنج مبتلای تریاک ، مرض خود را به هزار دلیل ، بدگیران میدهد .

اگر بحال زار استمندی گریه میکنید ، اگر ار نشنیدن شرح نیکی و فداکاری
اشک میریزید بحالت نکشید و بگریید ، اما بحال خودتان پنهانی گریه کنید .

بر سر غریق ، تماشا ایستادن و تنها به پند و نصیحت قناعت کردن
شرط یاری و جوانمردی نیست .

ای وجدان ، بدکاریهای ماهمه از چشم پوشی و گذشتههای بیجایی هست .

خوشی و ناخوشی ، بسته بطرز فکر ما است نه بوسایل خارجی .

عشق اگر بذلت و بیچارگی آلوده باشد گدائی است .

اگر روزگار یک موجب طلال فراهم میکند، ما خود بدست خیال،
ده موجب دیگر میسازیم .

جوآن یاد شور و شوق است یا طول و دلسرد، یاد دشمن میشود یا بنده
یا عاشق است یا سزایر .

پهنانکه لباس خود را از گرد و غبار مرتعی کانیم، خاطر زانیر باید هر روز
از کدورتها و زنجشها پاک و مصفا کرد .

وقتی طوفان بلا شدید شد، آخرین شمعهای دل را میکشد، عواطف
و احساسات همه خاموش میشوند .

نو میدی تمام، آزادی و مناعت میبخشد.

حاصل فلسفه آنست که ما را بنادانی خود آگاه سازد.

خوشی پدیدار آنست که دستخوش اراده دیگران نباشد.

ما که هنوز خود را نشناخته ایم، چرا ادعا میکنیم که دیگران را می شناسیم.

نسبت عدم تأثیر بذرات جهان دادن، شاید از خود پرستی یا از نادانی ما است.

مردم ضعیف، بیک علاقه و امید زنده اند و اگر آن علقه از دست برود خود را مرده میپندارند.

پند و نصیحت ، وقتی مفید است که اجرای آن ، مطابق فطرت -

شونده و در اختیار او باشد .

آدم بدخواه ، خاطر خود را با هزار نیش زهر آلود ، ریش میکند تا مگر

یکی را در جان دیگری نبشاند .

بی معشوق هم میتوان عاشق بود .

اگر فکر عاشق ، همه آسایش معشوق باشد ، بهترین حاصل را از عشق برده

خودداری از عاشق بر نیاید و گرنه معشوق هم عاشق میشد .

بسی مردم با تدبیر که بدنبال هر نعمتی میروند مگر بهنجی .

باید آرزو ز بیایغ رفت که جان، شنیقه رنگت و بوست یا وقتی
بنغمه و شعر، گوشش داد که هوای ترنم در سر باشد .

اگر نادانی مردم و شرارت رهبران نبود، در این دنیای پهناور
روزی دکامرانی برای همه میسر میشد .

این دل گرفته و تاریک راتنها شعله عشق روشن میکند .

چون نمیتوان همیشه مست بود، پیوسته عاشق هم نمیتوان بود .

هر چه پرهنر کارتر باشیم، کار پنهان و راز نهفته کمتر داریم .

نغم دارو نیست که وجود ما را برای شادی و خوشی پاک و آماده سازد .

چونکه از ترس خطر، بفرار از سعی و عمل عادت کردیم، کوچکترین
عمل صورت خطر بخود میگیرد.

هر اشاره و افاده امی که خوشگلان بزیبائی خود میکنند، خط بطلانی است
که بر یک قلم از در بانی خود میکشند.

بخت آزمائی یکی از احتیاجات روحی ما است و قمار، سستین و سبب
بخت آزمائی دلی دیر یازود، رومی بخت را از ما میگرداند.

آن که متصل از فلسفه و اخلاق دم میزند، برای این است که شاید
بتواند بدینوسیله خود را مقصد کند.

آتش عشق از فراق، تیزتر میشود ولی عاقبت فرومی نشیند.

انسان، حیوان سرکش است که هنوز نمیداند چه بخورد و چه نوسد و چه کند.

اگر کسی خواست سر خود را بشمارد، فرار کنید؛ میخواهد بار سنگینی را که خود نمیتواند ببرد بدوش شما بگذارد.

اگر کسی بتواند بر خود حکومت کند، دیگران حکومت او را بر خود خواهند شناخت.

دل دانا همچو دریای آرام، از خجال درون هیچ برزنمیاورد.

از تنها جنگ و ستیزی که غوغا و پیکار دیگری نمیزاید، جنگ با نفس است که صلح مستلیمی در پی دارد.

باید زراشت شناخت و زرداری آموخت از زن تازه گرفتار چه حال.

۸۰۲

بهرمند پیش از همه ، بدو چیز احتیاج دارد ؛ آزادی و محبت .

۸۰۳

رقت و نازکدلی رازن اگر ندارد ، باید بخود بسندد و مرد اگر دراز
باید پنهان کند .

۸۰۴

غم همچو سایه بدنبال شهوت میآید .

۸۰۵

خاموشی حصار است که ما را از هزاران تیر بلا حفظ میکند .

۸۰۶

فرصت بیماری را صرف تفکر و بهبود روح خود کنیم ، طبیعت در ادوی
جسم ما ، کار خود را خواهد کرد .

۸۰۷

خواب شیرین ، اجرد دل پاک بی کینه و فکر روشن آرام است .

شہوت، انگیزه عشق است اما وقتی عشق آید، باید از میان خبره

من خود آنچه را دیر روز نوشته ام، امروز خوب نمیفهمم، چرا انتظار دارم که دیگران، حقیقت حال و قصد مرا از نوشته ام دریابند.

سادگی در هنر، صدا اعلامی کمال است و در زقار و گفتار آدمی آخرین درجه تمدن و انسانیت.

گاه اشخاص، با عملی میبایند که اگر دیگران بشنوند، آثر گناه خواهند شمرد.

بعضی بد و خوب و گناه و ثواب را مبیل و تشخیص خود معلوم میکنند، خافل از اینکه در معامله زندگی، دیگران هم باید راضی باشند.

سکوت، بردانا و نادان، هر دو زینده است چه عیب نادانرا
 میپوشاند و دانارا فرزانه تر جلوه میدهد.

لذتی که از بیخ دیگری بدست بیاید، شربی است که در آن تلخی باشد
 شیرینی میکند و تلخی پشیمانی میماند.

در خاطر آدم را سگوباغ مصفائی است و در وجود آدم درد عکس،
 بیغله و حشتناکی.

در تنهایی باید خود را برای رفتار در جمعیت مهیا کرد و از جمعیت باید
 ذخیره فکر برای تنهایی گرفت.

لطف و مهر بدلان، نیشی است که در گل پنهان باشد.

بعضی برای اینکه مشخص باشند و معروفیتی بدست بیاورند، رفتار
و کرداری غیر معقول و عجیب، بخود میبندند غافل از اینکه بهترین امتیاز
دوید معروفیت، اخلاق پسندیده است چنانکه اگر کسی همیشه راست
بگوید، از عجائب شمار خواهد آمد.

هر گلی زیباست اما وقتی دست و سلیقه باغبان، دست گل معیند
گلها یکدیگر را میارایند و زیبا تر میشوند. خوبان نیز وقتی با هم می نشینند،
گونی از یکدیگر زینت و جلوه بیشتری میگیرند.

یک نفر، در اسیله و هوس خود میسازد و دنیائی خواهد و ناخواه،
آن سلیقه و هوس را بخود میبندد، افکار و عقاید مانیر غالباً از این قرار است.

آنکه با خودش تنهاست بمنور کامل نیست.

بشتر که فریب نخورده باشیم و در اشتباه بنائیم تا گمان بد بر سریم افتد

بزنیم.

معاشرت بهترین مدرسه است بشرط آنکه بیشتر صرف مطالعه شود تا صرف مبارزه و خودنمایی .

دو قاعده اصلی صحت ، یکی این است که از خوبی خود چیزی نگوئیم ،
دیگر آنکه از بدی دیگران دم نزنیم .

هر چه بدن ، فرتوت و ناتوان میشود ، بر قدرت و جوانی روح میافزاید
پس شاید راست باشد که روح زندگانی دیگری هم دارد .

ترقیات مادی ، دلیل بر سعادت مردم نیست .

سربازمی و دفاع از جمعیت، طبیعی حیواناتی است که دست جمعی -
 زندگی میکند. عجب اینکه ما از حیوان بودن عار داریم و باز هنوز سرباز نگاه
 میداریم.

وقتی دنیا را گشتیم و همه را امتحان کردیم، می بینیم که باید رفیق و -
 بدم و ناصح و غمخوار خود باشیم.

زقار و گفتار بهر کس، بیشتر ساخته تربیت است تا تراوش روح و دل.

کشوری در راه سعادت است که مردم باز ما داران خود یکدل و کجبهت باشند.

جمعیت انسانی، شبیه باین ستاره است که در گنگشان بهم پییده اند
 در ظاهر بهم پییده ولی در حقیقت، دنیائی از بهم دورند.

علم ثابت میکند که ما مجبوریم، حس فریاد میکند که آزادیم، کجا علم میروا
بر حس غالب شود.

هر کس در آسمان ستاره ای دارد اما درخشان کردن یا کور کردن
آن ستاره با خود اوست.

دانش ناقص، خودسازی و تکبر و متلق و حرص و کینه توزی میآورد
دانش کامل آزادی و فروتنی و قناعت.

انسانی ترکیبی است از بدی و خوبی، رحم و بیرحمی، ظلم و عدالت باید بر خنجر
بود که عقاید و تربیتهای مختلف بعضی غرائز بد را پرورش میدهند بعضی غرائز نیکوار.

علم اخلاق از هر علمی واجب تر است.

نوشته نیز مثل قیافه و رفتار، باید از کبر و خود نمائی و هم از پستی و
 رسالت عاری باشد تا اگر چه بعضی مطلب را بدرام و سلیقه خود نیابند،
 اما همه بناچار نوشته را بپسندند.

آنکه از عقل و وجدان خود اطاعت میکند، کثر باطاعت دیگران -
 مجبور خواهد شد.

موفقیت اگر بایاقت و شایستگی بدست نیامده باشد، پیوسته
 موجب گرانگی و تشویش خاطر خواهد بود.

راستی و درستی، بخودی خود حاصل مطلوب زندگی است.

بعضی بی چاشنی گناه، از هیچ خوشی لذت نمیبرند.

آسوده کسیکه دست خود را در دست عاقلتر از خود بگذارد .

آنکه بتم خود را صرف جلد و نیرنگ میکند ، اگر صرف راستی کند بهتر
نتیجه میگیرد .

زور بدنی نعمتی است که رو بگامش می رود اما توانائی روح همواره
در فردنی است .

اگر همواره برای تحمل رنج آماده باشیم رنجها شرمند و از ما فرار
خواهند کرد .

در تمام غروب ، چراغ خانه را روشن میکنیم و پیش می نشینیم ، در غروب
جوانی هم میتوان چراغ حکمت را در خانه دل فروخت و پیرانه پیش و عشرت نشست .

خرافه و موهوم، زانید و چهل است و تا زمانیکه علم مطلق نصیب
بشر نگشته پیوسته گرفتار باطل و موهوم خواهیم بود.

دقی سخن، معنی میدهد که با حال و احتیاج روحی ما جنت باشد.

ریج کشیدن و دم زدن، روح را بزرگی و کبرانیرومی بخشد.

عظمت و محبوبیت خود را آفتاب، در این مسیبت که بسوزد و نور بخشد.

درمان عشق، عاقبت در خود عشق پیدا میشود.

اگر آنچه صرف آدم کشی میشود، صرف تربیت اخلاقی و آدم سازی
میشد، مردم روی زمین همه فرشته میشوند.

پند و نصیحت دارونی است که اگر بموقع بکار برده شود اثر معکوس
می بخشد.

صحبت دلنشین آنست که گوینده خود را فراموش کند و از شنونده بگوید.

اشتباه این است که خیال میکنیم ما را برای خوشگذرانی باین دنیا آورده اند
اگر این اشتباه را از سر بدکنیم بهر ناظاتی میسازیم.

افیت تمام و آسایش کامل وقتی دست میدهد که بدانیم چنین چیزی
در دنیا میسر نمیشود.

آموزگار هوشمند، باید پیش از آنچه بد دیگران میآموزد، هر روز بر
دانش خود بیفزاید.

هر کس سلیقه و ذوقی دارد که شاید پرازنده اوست آما از افسای تعلیت میکند.

چه دوستان پر بها و چه منافع و مزایائی را که بلذت پر کوئی و محتاجه میفریوسیم.

کیفی که از تحریک و مخدر بدست میآید هر دفر و بنقصان میرود تا حاجت
وردی میشود که باید داننا ساکت کرد.

عشق و غم و شادی و مهر و قهر و هر حال الی را، اشک از بهر زبانی
روانتر و خوشتر میراید.

گریه زن، رقت میآورد آما گریه مرد و حشمتناک است.

آنکه بلذت کار کردن خو گرفته، در بند نتیجه کار نیست.

زیر بار احسان ز رفتن، دو ضرر دارد؛ یکی صاحب نعمت را از کار
خیر بازداشتن، دیگری بر کبر و غرور خود افزودن.

رغبتی که ببدین نمایش داریم، از اینست که میخواهیم عمر دیگران را بر
زندگانی خود بنفزانیم.

تعجب میکنیم که چرا یکی با داشتن چندین صفت، بمقصود نرسیده.
برای اینست که یک یا چند صفت لازم دیگر را نداشته.

هر نقصی قابل جبران است مگر عقلی.

اگر آنان که فرضیه اجتماعی میسازند و آسان شهرتی بدست میآورند،
خود آنرا اجرا میگردانند، چه بسا که از گروه پشیمان میشوند.

کارها در این دنیا همه روی حساب است قضا حساب کار در دست

مانیت .

فراخی و تنگی، رشتی و زیبائی، راحت و ناراحتی مجلس از وجود

هم نشینانست .

آنگاه عقیده ای را علم میکند و در پای آن سینه میزنند، غالباً گرفتار
هوی و هوس دل خویش است نه در بند گرفتار یهائی که برای دیگران بسیار

میاورد .

آدم بد با تربیت، از آدم خوب بی تربیت برای منمیشنی بهتر است .

تا فردائی هست باید امیدوار بود .

بجز آنچه برای فراهم آوردن خوراک و پوشاک و مسکن میشود، باقی
کارها همه غیر لازم و شغلی است اما ترقی و مدیقت بشر، مریون همین کارهاست.

کینه توزی و انتقام، دلیل بر ضعف فکر و نقص اخلاق است که
نتوان دشمن را دوست کرد.

در خانقاه انگار در باغی مسفا نشسته اند که فلان زبان دارند در محل
سیاسی، گویی در زندان سنگی برنجیده اند نه دنیا میان سبیله بگرز بیرونی میباشند.

چون دمی نیست که با گذشتت وینا بخندد نباشد. برای غنیمت
شمردن دوما، باید بهر تدبیر یادگذاشته آید بین و نینفرد آینه در آرایش کرد.

جامعه آن خائنی را عقوبت میدن که بوفش نشد و باشد.

افراط و تفریط هر دو صیباست و مذموم اما کمرونی اگر عیب و -

افراط باشد، صد بار از حیثیاتی بهتر است .

انماض و آزادی، عقاید نارواری از زمین میسبرد، منع و سخت گیری

عقاید باطل را بوجود میآورد .

بعضی بگوای نامه قناعت میکنند و از کسب دانش دست میکشند

غافل از آنکه دانش بیک پایه نماند و اگر هر روز بر آن نظر آیند پیوسته

از آن میکاهد .

از اعتماد و اطمینان، کمتر ضرر میبریم تا از بدگمانی و بدخیالی .

حیوان ابله و اشتن، بهترین وسیله برای تمرین محبت پیریاست .

ترک وطن کردن شکستن عهدیست که با پدران و خویشان و دوستان
و هموطنان بسته ایم .

گرفتار بهای واقعی زندگی زیاد نیست ، گرفتار بهای کوچک و بیهی
مارا مشغول و برنج میدارد .

خوشحال نادرستی که در اولین نیرنگ بدام میفتد .

اگر بنا شود که از مخلوقات هر یک صفتی بگیرند و وجود کاملی بسازند
حق شناسی و وفاداری را باید از سنگ گرفت .

احتیاج به تغیر و تازگی ، در وجود ما حاکی است عجز که اگر نتوانیم
تازه ای پیدا کنیم ناچار بقدیم بر میگردیم .

آن تجارت رواست که نفع مردم هم باشد .

بچنانکه بدن هر روز احتیاج بورش دارد، روح نیز هر ساعت محتاج تذکر و تلقین است .

« دروغ مصلحت آمیز، به که راست گفته انگیز » علمای اخلاق همه این قول سعید را نکوهیده اند اما بیگان همه آنرا بکار بسته اند و خواهند بستند .

در سیاست هر گناه و خیانت و بیرحمی که بمقصود برساند، نزد جامع مباح است .

اگر هر وقت که مطلب لازم و مفیدی داریم، حرف بزنیم و بپران مطلب قناعت کنیم، بعقل و دانست معروف خواهیم شد .

۸۹۴

ظلم و بیداد، طبیعی ما است، عدل و داد را باید بیاموزیم.

۸۹۵

پیدایش قانون از این است که منفعت فرد با منفعت جامعه غالباً
تفاوت دارد.

۸۹۶

موسیقی در خاطر، ایجاد معنی میکند، شعر و معنی خاطر را با وادارم
میاورد.

۸۹۷

خیانت بوطن، زن و فرزند و خویشان و دوستان را بدشمن فروختن است.

۸۹۸

اولین کس نباشید که از مد تقلید کنید.

۸۹۹

در قدیم بزور بازو زندگی میکردند، امروز بزور اعصاب.

۹۶۹

در سینه فرزندان، دل نرم و مهربان بیا فریید تا تلخی زندگی را
بایشیرینی رحم و شفقت بیا میریزد .

اگر مرگ نبود و ما را بد نیایی اعتماد میکرد، یکروزه هم دیگر را بعشق مال و
مقام میکشتم .

آنکه خیالی میکند شاید فردا گرفتار شود، از آنکه الان گرفتار است
بیشتر بچ میبرد .

در اتحاد و دوستی، باید که حتی اختلاف فکر و عقیده میان نیاید
وگرنه دوستی بجای نیماند .

هرکس که در کاری موفق شده بعدد عشق بوده .

سزای خیانت بوطن، اگر پست است، پست داده نشود، بدست
دشمن داده خواهد شد.

بظاہر لطف و محبت خرسند باشید و فتنکار و بی گنیم.

ظاہر زندگی را در تاریخ می بینیم، حقیقت آزاد افغان.

خود پرست ساده لوح و حیرت است که چرا دنیا از وجود او استغناء
نمیکند.

آنچه مقصود می رساند، غم است و اراده نه تنها وارزو.

جهان هر کس باندازد وسعت فکر او است.

اگر راست باشد که حیوانات، غم گذشته و ترس آینده ندارند،
از مایمی آسوده تر و عاقلترند.

بیچ فسق و عیش آلوده بگناه نیست که آرامش خاطر را بر هم نراند و تمام
یا قسمتی از زندگی را تباه نکند.

انتقام از جنایت قبیح تراست زیرا جنایت، غالباً از روی بیگرمی
و آنی واقع میشود و انتقام با فکر و تأمل صورت میگیرد.

آرزو که فسق و کار زشت را یکباره انکار کنیم، عیش و خوشی را پیشه-
خود ساخته ایم.

بهشت این دنیا عشق است و وفاداری.

بهترین نذری که چون بدر مردم و خودمان میخورد، خداوند خواهد -
 پذیرفت، این است که در اصلاح خود بکوشیم .

آنکه برای اثبات حرف خود، قسم میخورد، بیشتر احتمال می رود که -
 دروغ بگوید .

گردش کردن و بکار اصلاح خود بودن، عیشتی است که روح و
 جسم با هم دارند .

در جوانی، از انتظار معشوقی که نیاید، حالی سخت ترغیبت در پری
 این انتظار منخندیم و راه خود را میگیریم .

اگر عظمت و رفرا آسمان، وحشت آور نبود، همه بیعت میاموختند .

آنکه می‌تواند کاریکی انجام بدهد، چه انتظاری دارد و از که پادشاه می‌خواهد.

از خبث و بداندیشی دیگران جلو گرفتن، دشوار است اما خباثت و بدخواهی را در خود ساکت کردن، دشوارتر است.

جوانان، سراپا شعله‌اند و آتش شراب احتیاج ندارند، پیران از شراب چه حاصل که پس از یک سخطه گرما، سردی را بیشتر احساس می‌کنند.

جوانان خیال می‌کنند که نصایح بزرگان، نغمیده و یا زبان بازی بوده، یا در زمان خودشان بدر می‌خورده، پیران دروغ می‌خورند که چرا در جوانی چنین اشتباه بزرگی می‌کردند.

محیط زندگانی بر کس، آنست که بادل عقل و زبان خود می‌سازد.

انسانیت دو مرحله دارد؛ یکی در میان روشهای مختلف، آنرا که بعد
 درحم و مروت، نزدیکتر است، انتخاب کردن؛ دیگری پیوسته در آن
 روش استوار بودن و از راه بیرون زرفتن.

اولین خطای گنهگار این است که بدو خوب را از نظر خود تشخیص میدهد.
 نه از نظر جامعه.

در گفتن و نوشتن شتاب نکنیم تا آن کلمه را بیاسیم که مقصود نزدیکتر است.

بپوده از دیگران انتظار محبت نداشته باشید، این محبت را شما
 باید در دل دیگران ایجاد کنید.

اقرار بچند اگر خطای دل باشد، انکار خدا خطای عقل است.

جامعه بشر هنوز آنقدر طفل و نادانست که قاتل کینفر را کینفر میدهد اما
کشتار مردم یک شهر و کشور را اقتضای میداند .

چه خوش مرگی است که بازن و فرزند و دوستان و عزیزان همگی
بیک چشم بر هم زدن ، نابود شویم . علم اگر هنوز اسباب خوشبختی ما را
فراهم نکرده ، این نعمت را برای ما تهیه دیده است .

غالباً عقل و دل را اشتباه میکنیم و آنچه را دل میخواهد ، بگردن عقل
میکذاریم .

آدم پاکدل با مردم دنیا چنان رفتار میکند که کوئی با همه دوست و آشناست .

یکی از عادات عجیب ، دست دادن در امراض را بیکدیگر سپردنست .

نایندگان و سفرای هر قطی، باید از نیکان آن ملت باشند تا رسم
و شمسی از جهان برآند.

مالی که خود بدست آورده ایم، از این جهت عزیز است که فرزند فکرو
عمل ما است.

ساده و طبیعی رفتار کردن، از هر خودسازی و خود نمائی، پسندیده تر
و دلپذیرتر است.

جواب نامه دوستان از انوشتن، از اینجست و شواراست که هزار
حرف داریم و میفرسیم همه را ننویسیم.

لا ف وادعا، نادانرا بما معتقد میکند و دانانرا بی اعتقاد.

تشویق و تحسین، بزبان خوشدلان آسان میآید و ایراد و خرد گیری

بزبان بد دلان .

در تندرستی و سلامت روح خود بکوشیم چه این دو، بهترین ارثی
است که برای فرزندان خود میگذاریم .

آنکه برای خود، شخصیت و مسوولیتی قائل نیست، رحمت و دقت و
تفکر نخواهد نمود و در نتیجه به بهوشی و بی لیاقتی مشهور میشود .

کیمیای گری، احتیاج به ترکیب اجزاء ندارد، چند صفت خوب را اگر با هم پیانیم
کیمیائی بدست میآید که زندگی را طلا میکند .

تایم توان خدمت خود را انجام داد، منت خدمتکار نباید کشید .

ہچانکہ پس از ثانی، چشم بتاریکی عادت میکند و عاقبت می بیند تاریکی
علم و هنر نیز از ثانی و وقت، روشن میشود.

آنروز که جای شہوت و ہوسرانی را بعشق و وفادادیم، آزادی و پیوند
آغاز میشود.

بہار مثل جوانی، فصل خود نمائی و غوغا و بی بریت، بختگی و حاصل
پائیز را از بہار نمی توان انتظار داشت.

باید امیدوار بود کہ روزی ہم اخلاق و انسانیت، مثل علم و صنعت،
مارا آبا سمان برساند.

مقدار سنجش کہ ہر کس بجدہ میگیرد، نشان جرات و ہمت اوست.

آہستہ بگوش کی از دیگر کی بدگفتن، اور برساندن غیبت نامور نہست.

رقصیدن زن مرد با ہم، فرصتی است برای ابراز مقاصد نارد او با عیث
بہ روزی و خانہ بر اندازہا.

دای بحال کیکہ ہجو مرغ تفسس، نانی دابی داسایشی دارد اما گوش
د امید ی ندارد.

رفتار و ظاہر ہر کس، اگر نمودار اخلاق و باطن او نباشد، عاقبت
اخلاق اورا بطرز و صورت خود در خواہد آورد.

حقائق زندگی صاحبان قدرت را در حیات خودشان نہیں نشست
تا اینکه پس از انان، با فسانہ آمیختہ میشود.

گناه را بگردن دنیا و دیگران نگذاریم، کوتاهی از بهت و کوشش ما است.

آدم تر سواگر مجبور شجاعت شد، تهور و دیوانگی میکند.

هر روز قدمی در راه مقصود برداشتن، از یکروز دویدن، دشوارتر
اما مفیدتر است.

بهر اندازه که محتاج خدمتکار باشیم، او بر ما فرمانروا خواهد بود.

نوع کار و سرگرمی هر کس شاخص عقل و تمیز اوست.

خانواده‌ها و هر چه را داریم، بصورتی میخواهیم که دیگران به پسندند،
گرچه مخالف ذوق و سلیقه خودمان باشد.

۹۶۲

خوش بحال کسیکه حدود احتیاج خود را در هر چیز بداند .

۹۶۳

سکوت ، تیرسیت که همه وقت در گرش داریم .

۹۶۴

سارگان بسر نوشت ما چشمک تحقیر میزنند که یک آن ، ظاهر و پنهان
میگویم ، نگاه از اوج آسمان نیز همین شکست آبانها میزنند .

۹۶۵

لذت کوتاه و آلوده نعم و شویشی که از عمل ناروا بدست میاید گاه تقصیت
یک عمر یکنگختی تمام میشود .

۹۶۶

آرزو که بکنه اسرار رسیدیم ، شاید زندگی سرد و بی مزه خواهد شد .

۹۶۷

مال و مقام و محبت و حتی عشق را تقصیتی بخیریم که بیزد .

در جوانی، آئینه همچو عاشقی شایسته، از ما جدا نمیشود؛ همیشه دور
 جوانی طی شده، همچو عاشق بلهوس، بنای سردی و خردی گیری میگذازد؛ در
 پیری، همچو عاشق بی وفا، چنان از ما بیزار میشود که دیگر روی هم را نمی بینیم.

۹۶۹

اینهمه تمنا و آرزوی متضاد، نمودار خاطر آشفته و سرگشته انسانی است.

۹۷۰

بزرگترین دشمن آزادی و آسایش ما، احتیاجی است که در هر چیز -
 بقول و پسند دیگران داریم.

۹۷۱

در حقیقت، ما برای خود زندگی نمیکنیم، در بازیکرخانه دنیا برای دیگران
 نمایش میدهیم.

۹۷۲

آن توقع و آرزو عاقلانه است که از دست خودمان برآید.

۹۷۳

نصیحتی که مکرر شد، معنی و قدرت خود را از دست میدهد .

۹۷۴

تمدن یعنی شهرنشینی، نشأ همه خوبها و همه بدبها است .

۹۷۵

فرزند را از خود جدا نکنید زیرا دوری، محبت را از دل جوان میسبرد .

۹۷۶

«من» دشمن سعادت ما است .

۹۷۷

در تعارفات معمولی هر چه مبالغه کنید، ضرر ندارد زیرا اجلائی است
که معنی خود را از دست داده و برای اظهار محبت و ادب بکار میروند نه برای
تملق و فریب .

۹۷۸

بهترین تسلیت، گاه سکوت است .

تنها حاصل فرزند محبت است. اگر او را تربیت اخلاقی کردید، از او محبت
خواهید دید و گرنه تربیت علمی، طفل را برای فرزندی نیسازد.

باشبانه خود اقرار کردن، نشان خردمندی و مردانگی است.

چه خوب بود که دوکان جهان همه در کس بر او می و انسان دوستی را -
زبان خود از کتابی میآموختند که از گفته های بزرگان عالم ساخته شده بود

پیچ مذہب و مرامی بد نیست، تا در دست چه مردمی باشد.

در بچگی، ندانسته بضرر خود رفتار میکنیم و در بزرگی، دانسته.

زن در شوهر، پدری میجوید و مرد در زن مادری.

پر شعر و هر گفته ای ، در هر سری و هر دلی ، در هر زمانی و هر جایی
معنی خاصی دارد .

وسایل زندگی هر روز بهتر و بیشتر میشود اما چه فایده که نه تنها خود در
خوشی در بستر ناخیر است ، بلکه در اثر فراوانی ، هر روز پرتقاضا تر و ناراضی
میشویم .

بدن از بیغذائی میمیرد و روان از بگیری .

از آنان در شکستم که در سینه دلی دارند و میپندارند که آسایش و سپید
روزی بشر ، جز مهر و صفاراه و یکرمی بهم دارد .

موسیقی در هر مرحله از عمر ما ، معنی و اثر خاصی دارد .

احتیاج به محبت زرا، طبیعت برای درهم شکستن غرور و نخوت -

دلبران و بزرگان، در نهاد مردگذاشته .

ببینید آیا این صفات نیکی و رحم و شفقت که در نهاد شماست، بحدت

صرف میشود یا چنین گنجینه ای، بخشیده خاک خواهد شد.

آرزو که بشیر از پیداکردن راز خوشبختی ناامید شود، باید که دست از زندگی

بردارد .

اگر بدانیم که همه کودکانیم و اگر بتوانیم با خود و دیگران، در خور کودکان رفتار

کنیم، از بسی رنج و بلا در امان خواهیم بود .

آنان که ترک دنیا میکنند، بهترین راه استفاده از دنیا را یافته اند.

دو جور حافل داریم، یکی آنکه حرفهای خوب و حسابی میزنند، دیگری
آنکه این حرفها را بکار می بندد.

خوبی گل در سکوت دوست و گرنه او هم گله با میداشت درختها میداد.

هر فحشی، آدم کدل از فتح آینه به ترودید میاندازد: هر شکستی، آدم
پر دل از فتح آینه امیدوار میسازد.

هر گفتگو میان زن و شوهر، زخمه است که بجان عشق میخورد.

تنها حقیقتی که از عالم بر ما مسلم است، حرکت است و بی انتهائی.

از هر اعلی میستوان چیزی آموخت.

درینجا که نواج اگر علم خود را برای ما میگذارند، نبوغ خود را همراه

میبرند .

انکار و اخلاق و رفتار زمان هر قومی، خوب یا بد، ساخته و پرداخته

مردان آن قوم است .

هنرمند ازفتنه و بلا، توشه فکر و هنر میگیرد .

ناکامی، دستاوردی را بهم نزدیک میکند، موفقیت جدائی میاندازد.

آرزو را تا عقل نپسندد، بدست اراده نسپریم .

بزرگی مادر این است که هر روز بیشتر بکوچکی خود پی ببریم .

زن بی است که مرد بدست خود میسازد و در پای او بزاری میافتد
و سعادتش تنها میکند که از عهد و پیمان بر نیاید .

اگر می توانستیم با خود دوست باشیم ، نیازی بدیگران نداشتیم .

کو دوکان ، مصاحبی هستند که خداوند برای ساختن دنیای آینده با اختیار
مایکندارد .

هر بازاری و هوس اسبابی دارد ، اسباب بازاری سیاست بازان
جان آدمهاست .

هیچ شوخی نیست که تحقیقی در آن نباشد و هیچ تحقیقی خالی از شوخی -
نیست

۱۰۱۲

زن اگر شاعر باشد، خود غزلی است که پایان ندارد .

۱۰۱۳

زن از مرد میخواهد که باد دنیا بچکند و خم بار و نیاورد، چراغ راه پشیمان
و غمخوار خود باشد و از کسی کمک نگیرد، خافل از اینکه چنین مردی، بزنی
احتیاج ندارد .

۱۰۱۴

غالباً از دنیا نعمتی میخواهیم که اگر بدستمان رسد، دشمن جانمان میشود .

۱۰۱۵

هیچکس نیست که همیشه مطابق میل شما رفتار کند، اول خود شما .

۱۰۱۶

جوان، پیری را ندیده تا بداند جوانی چیست .

۱۰۱۷

در زندگی، بجز محبت دوائی ندارد .

نمیدانم کدامیک بدبخت تر است، آنکه وسیله خوشبختی ندارد یا
آنکه دارد و بدبخت است.

یک اوقات تلخی کوچک، گاه از یک بدبختی بزرگ پیشتر خبر آلی میکند.

دارائی برای بعضی، مرکب است و بر بعضی بار.

نخواستن و سوختن، خوشتر از تما کردنست.

از یک حرف گذشتن، گاهی بهمان اندازه فداکاریست که سینه
پیش گلوله سپردن.

زناشویی اگر با محبت و وفاداری آمیخته باشد، قید است که از آزادی خوشتر است.

آدم کامل است که هم عقل دارد و هم عاطفه. آنکه عقل دارد و عاطفه ندارد
خطرناکست. آنکه عاطفه دارد اما پای بند عقل نیست. آدم خوبیت آن قابل اعتماد نیست.

گرفتاریها همه را یکباره از سر باز نکنید و گرنه گرفتار فکر جانگاہ پوچی زندگی خواهید شد.

آنکه آشفته و از جا در رفته، اختیار وجود خود را بدیوانه امی سپرده که بجای
او حرف بزند و احیاناً عمل کند.

دل عاشق از نوای موسیقی همچو گلی که باران خورده باشد، هم شگفته
و شاداب میشود هم آشفته و پریشان.

من اگر عقیقه را دوست دارم، بخاطر علم تاریخ نیست، برای اینست که
هزاران سکه گذشت جانگداز در خاطر مینمایند.

با وج اخلاق نمیتوان رسید اما هر چه بالاتر برویم منظره دنیا وسیعتر

و زیباتر و مضافاً تر میشود .

روزی اگر عقل را بخرند و بفروشند ، ما همه بتصور اینکه زیاد می داریم

فروشنده خواهیم بود .

در زندگی بجز محبت دوائی ندارد .

بخط عباس منطوری

آدم کامل آنست که هم عقل دارد و هم عاطفه. آنکه عقل دارد و عاطفه ندارد
خطرناکست. آنکه عاطفه دارد اما پای به عقل نیست، آدم خوبیت آن قابل اغماض نیست.

گرفتاریها همه را یکبار و از سر بار نکنید و گرنه گرفتار فکر جانکاه و پوچی زندگی خواهید شد.

آنکه آشفته و از جا در رفته، اختیار وجود خود را بدیوانه ای سپرده که بجای
او حرف بزند و احیاناً عمل کند.

دل عاشق از نوای موسیقی همچو گللی که باران خورده باشد، هم شکفته
و شاداب میشود هم آشفته و پریشان.

من اگر عقیقه را دوست دارم، بنحاطر علم تاریخ نیست، برای اینکه
هزاران سال گذشته جانکد از در خاطر من میآفریند.

۱۰۲۹

باوج اخلاق نمیتوان رسید اما هر چه بالاتر برویم منظره دنیا دستتر
و زیباتر و متصفاتر میشود .

۱۰۳۰

روزی اگر عقل را بخرند و بفروشند ، ما همه بتصور اینکه زیادی ایم
فروشنده خواهیم بود .

درد زندگی بجز محبت دوائی ندارد .

بخط عباس منطوری

این فهرست را آقای عبدالله حکیم نویسنده با ذوق ترتیب داده‌اند

اخلاق	آراستگی
۳۴۵ - ۳۲۰ - ۳۰۰ - ۱۳۵ - ۱۳۴ - ۷۹	۱۵۰ - ۱۱۸ - ۸۵۰ - ۸۱۹ - ۸۱۸ - ۶۷۶
۵۴۰ - ۵۱۴ - ۵۰۵ - ۳۸۶ - ۳۸۴ - ۳۶۰	۹۸۱ - ۶۷۲
۸۳۶ - ۷۵۴ - ۷۴۷ - ۷۳۲ - ۷۱۵ - ۵۵۷	آرزو - امید
۱۰۲۹ - ۹۸۱ - ۹۴۷ - ۹۳۸ - ۸۸۲ - ۸۷۵	۶۷۷ - ۵۹۹ - ۲۷۰ - ۸۲ - ۷۵ - ۷۴
اشک	۱۰۰۵ - ۹۷۲ - ۹۶۹
۸۶۲ - ۸۶۱ - ۹۳	آزادی
امروز و فردا	۸۳۲ - ۶۶۵ - ۶۴
۹۰۲ - ۴۲۶ - ۳۲۵ - ۱۳۹	آموزش
ایمان	۴۴۰ - ۳۹۰ - ۳۸۹ - ۳۶۱ - ۳۶۰ - ۳۰۰
۷۱۹ - ۷۱۶ - ۷۶	۵۳۲ - ۵۳۰ - ۵۰۴ - ۵۰۲ - ۴۸۴ - ۴۷۲
بخت و کوشش	۶۹۲ - ۶۹۱ - ۶۶۶ - ۶۶۳ - ۵۳۶
۷۴۴ - ۵۵۸ - ۵۶۳ - ۵۵۳ - ۱۰۲ - ۱۰۰	۸۵۶ - ۸۵۴ - ۸۵۲ - ۸۴۰
۸۷۸	۹۷۹ - ۹۸۰ - ۹۱۲ - ۹۰۷ - ۸۸۵ - ۸۷۹
بد خواهی و بد بینی	آینده
۷۸۰ - ۷۶۳ - ۷۶۲ - ۶۵۵ - ۴۰۸ - ۱۴۹	۳۲۵ - ۱۰۳
بد گوئی	احتیاج
۶۹۸ - ۴۹۳ - ۴۳۹ - ۳۵۰ - ۳۴۹ - ۱۶۸	۹۵۹ - ۸۸۸ - ۶۸۳ - ۴۹۹ - ۴۹۸
۹۵۱ - ۹۵۶	احوال انسانی
بد بختی	۲۲۲ - ۱۵۱ - ۱۳۶ - ۱۰۷ - ۷۳ - ۶۶
۶۵۰ - ۵۰۹ - ۴۰۹ - ۳۲۵ - ۱۸۹ - ۲۶	۳۸۷ - ۳۶۷ - ۳۱۹ - ۲۸۵ - ۲۵۲ - ۲۳۱
۱۰۱۹ - ۹۷۰ - ۹۵۲ - ۷۷۲	۱۹۱ - ۱۶۲ - ۱۴۳ - ۱۰۱ - ۵۰۶ - ۵۰۱ - ۴۳۶ - ۴۲۷ - ۴۲۶ - ۳۹۱
بد نامی	۵۷۸ - ۵۵۶ - ۵۵۵ - ۵۵۴ - ۵۱۹ - ۵۱۵
۵۱۱ - ۵۱۰ - ۵۰۸	۷۲۱ - ۷۰۹ - ۶۸۳ - ۶۷۰ - ۶۶۹ - ۶۴۸
	۸۲۱ - ۷۹۶ - ۷۷۳ - ۷۵۱ - ۷۴۸ - ۷۴۳
	۵۵۱ - ۵۳۹ - ۵۲۹ - ۵۲۸ - ۵۲۷ - ۵۲۶ - ۵۲۵ - ۵۲۴ - ۵۲۳ - ۵۲۲ - ۵۲۱ - ۵۲۰ - ۵۱۹ - ۵۱۸ - ۵۱۷ - ۵۱۶ - ۵۱۵ - ۵۱۴ - ۵۱۳ - ۵۱۲ - ۵۱۱ - ۵۱۰ - ۵۰۹ - ۵۰۸ - ۵۰۷ - ۵۰۶ - ۵۰۵ - ۵۰۴ - ۵۰۳ - ۵۰۲ - ۵۰۱ - ۵۰۰ - ۴۹۹ - ۴۹۸ - ۴۹۷ - ۴۹۶ - ۴۹۵ - ۴۹۴ - ۴۹۳ - ۴۹۲ - ۴۹۱ - ۴۹۰ - ۴۸۹ - ۴۸۸ - ۴۸۷ - ۴۸۶ - ۴۸۵ - ۴۸۴ - ۴۸۳ - ۴۸۲ - ۴۸۱ - ۴۸۰ - ۴۷۹ - ۴۷۸ - ۴۷۷ - ۴۷۶ - ۴۷۵ - ۴۷۴ - ۴۷۳ - ۴۷۲ - ۴۷۱ - ۴۷۰ - ۴۶۹ - ۴۶۸ - ۴۶۷ - ۴۶۶ - ۴۶۵ - ۴۶۴ - ۴۶۳ - ۴۶۲ - ۴۶۱ - ۴۶۰ - ۴۵۹ - ۴۵۸ - ۴۵۷ - ۴۵۶ - ۴۵۵ - ۴۵۴ - ۴۵۳ - ۴۵۲ - ۴۵۱ - ۴۵۰ - ۴۴۹ - ۴۴۸ - ۴۴۷ - ۴۴۶ - ۴۴۵ - ۴۴۴ - ۴۴۳ - ۴۴۲ - ۴۴۱ - ۴۴۰ - ۴۳۹ - ۴۳۸ - ۴۳۷ - ۴۳۶ - ۴۳۵ - ۴۳۴ - ۴۳۳ - ۴۳۲ - ۴۳۱ - ۴۳۰ - ۴۲۹ - ۴۲۸ - ۴۲۷ - ۴۲۶ - ۴۲۵ - ۴۲۴ - ۴۲۳ - ۴۲۲ - ۴۲۱ - ۴۲۰ - ۴۱۹ - ۴۱۸ - ۴۱۷ - ۴۱۶ - ۴۱۵ - ۴۱۴ - ۴۱۳ - ۴۱۲ - ۴۱۱ - ۴۱۰ - ۴۰۹ - ۴۰۸ - ۴۰۷ - ۴۰۶ - ۴۰۵ - ۴۰۴ - ۴۰۳ - ۴۰۲ - ۴۰۱ - ۴۰۰ - ۳۹۹ - ۳۹۸ - ۳۹۷ - ۳۹۶ - ۳۹۵ - ۳۹۴ - ۳۹۳ - ۳۹۲ - ۳۹۱ - ۳۹۰ - ۳۸۹ - ۳۸۸ - ۳۸۷ - ۳۸۶ - ۳۸۵ - ۳۸۴ - ۳۸۳ - ۳۸۲ - ۳۸۱ - ۳۸۰ - ۳۷۹ - ۳۷۸ - ۳۷۷ - ۳۷۶ - ۳۷۵ - ۳۷۴ - ۳۷۳ - ۳۷۲ - ۳۷۱ - ۳۷۰ - ۳۶۹ - ۳۶۸ - ۳۶۷ - ۳۶۶ - ۳۶۵ - ۳۶۴ - ۳۶۳ - ۳۶۲ - ۳۶۱ - ۳۶۰ - ۳۵۹ - ۳۵۸ - ۳۵۷ - ۳۵۶ - ۳۵۵ - ۳۵۴ - ۳۵۳ - ۳۵۲ - ۳۵۱ - ۳۵۰ - ۳۴۹ - ۳۴۸ - ۳۴۷ - ۳۴۶ - ۳۴۵ - ۳۴۴ - ۳۴۳ - ۳۴۲ - ۳۴۱ - ۳۴۰ - ۳۳۹ - ۳۳۸ - ۳۳۷ - ۳۳۶ - ۳۳۵ - ۳۳۴ - ۳۳۳ - ۳۳۲ - ۳۳۱ - ۳۳۰ - ۳۲۹ - ۳۲۸ - ۳۲۷ - ۳۲۶ - ۳۲۵ - ۳۲۴ - ۳۲۳ - ۳۲۲ - ۳۲۱ - ۳۲۰ - ۳۱۹ - ۳۱۸ - ۳۱۷ - ۳۱۶ - ۳۱۵ - ۳۱۴ - ۳۱۳ - ۳۱۲ - ۳۱۱ - ۳۱۰ - ۳۰۹ - ۳۰۸ - ۳۰۷ - ۳۰۶ - ۳۰۵ - ۳۰۴ - ۳۰۳ - ۳۰۲ - ۳۰۱ - ۳۰۰ - ۲۹۹ - ۲۹۸ - ۲۹۷ - ۲۹۶ - ۲۹۵ - ۲۹۴ - ۲۹۳ - ۲۹۲ - ۲۹۱ - ۲۹۰ - ۲۸۹ - ۲۸۸ - ۲۸۷ - ۲۸۶ - ۲۸۵ - ۲۸۴ - ۲۸۳ - ۲۸۲ - ۲۸۱ - ۲۸۰ - ۲۷۹ - ۲۷۸ - ۲۷۷ - ۲۷۶ - ۲۷۵ - ۲۷۴ - ۲۷۳ - ۲۷۲ - ۲۷۱ - ۲۷۰ - ۲۶۹ - ۲۶۸ - ۲۶۷ - ۲۶۶ - ۲۶۵ - ۲۶۴ - ۲۶۳ - ۲۶۲ - ۲۶۱ - ۲۶۰ - ۲۵۹ - ۲۵۸ - ۲۵۷ - ۲۵۶ - ۲۵۵ - ۲۵۴ - ۲۵۳ - ۲۵۲ - ۲۵۱ - ۲۵۰ - ۲۴۹ - ۲۴۸ - ۲۴۷ - ۲۴۶ - ۲۴۵ - ۲۴۴ - ۲۴۳ - ۲۴۲ - ۲۴۱ - ۲۴۰ - ۲۳۹ - ۲۳۸ - ۲۳۷ - ۲۳۶ - ۲۳۵ - ۲۳۴ - ۲۳۳ - ۲۳۲ - ۲۳۱ - ۲۳۰ - ۲۲۹ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶ - ۲۲۵ - ۲۲۴ - ۲۲۳ - ۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۱۹ - ۲۱۸ - ۲۱۷ - ۲۱۶ - ۲۱۵ - ۲۱۴ - ۲۱۳ - ۲۱۲ - ۲۱۱ - ۲۱۰ - ۲۰۹ - ۲۰۸ - ۲۰۷ - ۲۰۶ - ۲۰۵ - ۲۰۴ - ۲۰۳ - ۲۰۲ - ۲۰۱ - ۲۰۰ - ۱۹۹ - ۱۹۸ - ۱۹۷ - ۱۹۶ - ۱۹۵ - ۱۹۴ - ۱۹۳ - ۱۹۲ - ۱۹۱ - ۱۹۰ - ۱۸۹ - ۱۸۸ - ۱۸۷ - ۱۸۶ - ۱۸۵ - ۱۸۴ - ۱۸۳ - ۱۸۲ - ۱۸۱ - ۱۸۰ - ۱۷۹ - ۱۷۸ - ۱۷۷ - ۱۷۶ - ۱۷۵ - ۱۷۴ - ۱۷۳ - ۱۷۲ - ۱۷۱ - ۱۷۰ - ۱۶۹ - ۱۶۸ - ۱۶۷ - ۱۶۶ - ۱۶۵ - ۱۶۴ - ۱۶۳ - ۱۶۲ - ۱۶۱ - ۱۶۰ - ۱۵۹ - ۱۵۸ - ۱۵۷ - ۱۵۶ - ۱۵۵ - ۱۵۴ - ۱۵۳ - ۱۵۲ - ۱۵۱ - ۱۵۰ - ۱۴۹ - ۱۴۸ - ۱۴۷ - ۱۴۶ - ۱۴۵ - ۱۴۴ - ۱۴۳ - ۱۴۲ - ۱۴۱ - ۱۴۰ - ۱۳۹ - ۱۳۸ - ۱۳۷ - ۱۳۶ - ۱۳۵ - ۱۳۴ - ۱۳۳ - ۱۳۲ - ۱۳۱ - ۱۳۰ - ۱۲۹ - ۱۲۸ - ۱۲۷ - ۱۲۶ - ۱۲۵ - ۱۲۴ - ۱۲۳ - ۱۲۲ - ۱۲۱ - ۱۲۰ - ۱۱۹ - ۱۱۸ - ۱۱۷ - ۱۱۶ - ۱۱۵ - ۱۱۴ - ۱۱۳ - ۱۱۲ - ۱۱۱ - ۱۱۰ - ۱۰۹ - ۱۰۸ - ۱۰۷ - ۱۰۶ - ۱۰۵ - ۱۰۴ - ۱۰۳ - ۱۰۲ - ۱۰۱ - ۱۰۰ - ۹۹ - ۹۸ - ۹۷ - ۹۶ - ۹۵ - ۹۴ - ۹۳ - ۹۲ - ۹۱ - ۹۰ - ۸۹ - ۸۸ - ۸۷ - ۸۶ - ۸۵ - ۸۴ - ۸۳ - ۸۲ - ۸۱ - ۸۰ - ۷۹ - ۷۸ - ۷۷ - ۷۶ - ۷۵ - ۷۴ - ۷۳ - ۷۲ - ۷۱ - ۷۰ - ۶۹ - ۶۸ - ۶۷ - ۶۶ - ۶۵ - ۶۴ - ۶۳ - ۶۲ - ۶۱ - ۶۰ - ۵۹ - ۵۸ - ۵۷ - ۵۶ - ۵۵ - ۵۴ - ۵۳ - ۵۲ - ۵۱ - ۵۰ - ۴۹ - ۴۸ - ۴۷ - ۴۶ - ۴۵ - ۴۴ - ۴۳ - ۴۲ - ۴۱ - ۴۰ - ۳۹ - ۳۸ - ۳۷ - ۳۶ - ۳۵ - ۳۴ - ۳۳ - ۳۲ - ۳۱ - ۳۰ - ۲۹ - ۲۸ - ۲۷ - ۲۶ - ۲۵ - ۲۴ - ۲۳ - ۲۲ - ۲۱ - ۲۰ - ۱۹ - ۱۸ - ۱۷ - ۱۶ - ۱۵ - ۱۴ - ۱۳ - ۱۲ - ۱۱ - ۱۰ - ۹ - ۸ - ۷ - ۶ - ۵ - ۴ - ۳ - ۲ - ۱ - ۰

قدرستی	۱۱۹	بلاغت	۱۸۹-۲۵۷-۲۵۸-۵۶۶-۸۲۷-۹۴۳
توقع	۸۰۹-۲۰۷	بوسه	۵۲۰
جسم و جان	۸۹۰-۸۲۵-۸۰۷-۸۰۶-۳۴۰-۳۱۴ ۹۸۷-۹۱۸	بهتان	۲۱۱-۲۱۳-۸۲۲
جهل	۱۶۰-۱۴۱-۱۲۹-۱۱۶-۹۶-۶۸ ۴۶۵-۴۳۰-۳۳۳-۲۶۶-۲۱۸-۲۰۲ ۶۱۶-۵۹۷-۵۶۲-۴۷۲-۴۷۱-۴۶۶ ۷۷۶-۷۲۳-۷۲۰-۶۸۰-۶۵۷-۶۵۲ ۹۴۰-۸۶۷-۸۴۷-۷۹۲-۷۷۸-۷۷۷ ۱۰۱۸-۱۰۱۴-۹۸۸-۹۸۱-۹۳۵ ۱۰۲۶	بی دوست ماندن	۶۷۸-۷۸۱-۸۶۴-۷۴۰-۲۳۵
جمع خوبان	۸۱۹	یاداش عمل	۱۰۹-۷۸۲-۸۳۳
حسادت	۱۴۰-۶۹-۶۱	پستی	۹۵-۹۵-۵۲۷
حسن عشق	۷۰۲-۱۰	پیر و جوان	۱۲۲-۱۳۲-۱۸۱-۲۹۳-۴۲۶-۵۶۱ ۶۳۱-۶۹۹-۷۷۰-۹۱۹-۹۲۳-۹۲۴ ۱۰۱۶-۹۶۸
حسادت - رقابت	۷۰۵-۶۶۸-۶۴۲-۲۵۹-۵۷-۴۴	تجربه	۲۸۳-۲۸۶-۵۶۲-۶۵۱-۷۲۲-۷۵۰ ۸۶۵
ختایق فلسفی	۶۲-۵۴-۴۳-۲۷-۱۸-۱۶-۱۵-۸ ۱۱۹-۱۱۷-۱۱۰-۹۹-۷۱-۲۰ ۱۹۴-۱۹۳-۱۵۹-۱۳۰-۱۲۱-۱۲۰ ۲۶۰-۲۴۲-۲۱۹-۲۱۴-۲۰۶-۲۰۲ ۲۸۸-۲۸۲-۲۸۱-۲۸۰-۲۷۲-۲۶۲ ۳۱۹-۳۱۱-۲۹۴-۲۹۲-۲۹۱-۲۹۰	تربیت	۸۵-۴۶۵-۶۳۵-۸۱۱-۸۷۲-۸۸۰ ۸۸۱-۹۷۹
		تملق	۱۷-۲۱۲
		تنبلی	۳۴۶-۲۵۹-۵۶۳

خوشبختی
 ۵-۱۹-۲۱-۲۳-۲۴-۲۵-۳۰
 ۵۰-۱۰۵-۱۱۸-۹۱-۸۶-۵۸-۵۰
 ۱۰۰-۲۸۲-۲۶۵-۲۶۴-۱۸۸-۱۵۰
 ۴۹۶-۴۸۵-۴۸۰-۴۷۹-۴۶۹-۴۰۴
 ۵۴۵-۵۴۴-۵۴۳-۵۳۱-۵۲۶-۵۱۲
 ۷۳۲-۶۲۵-۶۱۶-۵۸۸-۵۹۳-۵۸۷
 ۷۲۷-۷۲۸-۶۵۸-۶۵۶-۶۴۱-۶۳۷
 ۷۳۱-۶۸۶-۶۸۲-۶۷۹-۶۷۴-۶۷۳
 ۶۴۴-۷۸۴-۷۷۵-۷۵۲-۷۴۹-۷۴۶
 ۱۰۰۸-۹۹۲-۹۶۲-۹۱۴-۸۴۶

خودخواهی
 ۳۴۷-۳۴۳-۳۳۵-۲۶۵-۱۰۶-۹۷
 ۵۴۸-۴۰۵-۳۷۵-۳۷۱-۳۵۲-۳۵۱
 ۹۷۶-۹۰۸-۸۵۹-۷۲۹-۵۴۷

خیال و تصور
 ۳۰۴-۲۶۵-۲۲۷-۱۴۳-۸۸-۳۲
 ۷۶۹-۴۰۶-۳۷۷

دارائی
 ۹۳۲-۶۳۳-۳۵۷-۳۰۵-۳۰۳-۱۷

دوستی
 ۷۴۰-۶۹۰-۴۶۴-۳۷۱-۲۳۵-۹
 ۹۰۳-۸۲۴-۸۲۳

دروغ
 ۸۹۱-۸۱۵-۶۰۲-۶۰۶-۵۱۸-۴۰۵
 ۹۱۷

درست قولی
 ۷۱۲

دقت و تأمل
 ۴۵۷

۴۳۹-۴۲۹-۴۰۶-۳۶۸-۳۵۹-۳۳۴
 ۵۵۰-۵۲۷-۵۲۲-۵۲۰-۴۶۷-۴۳۵
 ۶۸۱-۶۷۲-۶۳۹-۶۲۷-۶۱۰-۶۰۹
 ۸۵۸-۸۲۲-۸۱۴-۸۱۲-۷۷۴-۷۰۴
 ۱۰۲۸-۹۶۵-۹۶۴-۸۷۴

حکمت

۱۳۲-۱۰۰-۶۲-۵۱-۳۷-۷-۴
 ۲۸۴-۲۸۳-۲۶۸-۲۶۷-۲۶۱-۲۰۸
 ۳۵۸-۳۱۶-۳۱۵-۲۹۷-۲۹۶-۲۹۵
 ۴۳۳-۴۳۲-۴۱۸-۴۱-۶۰۲-۳۶۱
 ۶۷۱-۶۶۳-۶۵۹-۶۲۶-۶۲۲-۶۰۷
 ۹۶۶-۹۵۸-۹۲۰

حیله

۶۰۲-۶

خاطرات

۵۹۹-۴۰۲

خاموشی

۹۹۶-۹۷۸-۹۶۳-۸۱۳-۸۰۵

خدا

۹۳۰-۵۲۴-۵۱۶-۳۹۷

خدمتکار

۹۵۹

خلق خوش

۲۳۲-۳۳۹-۸۹-۸۰-۲۷

خواستن

۱۰۲۱-۵۴۹-۱۳۸

خودکشی

۱۸۳-۱۷۹

۱۰۱۲-۱۰۰۷-۱۰۰۲-۹۹۸-۹۹۰
۱۰۱۳

زندگی

۱۴۸-۱۴۷-۱۵۵-۱۳۸-۱۲۳-۳۶
۲۳۷-۲۲۲-۱۹۲-۱۹۱-۱۸۷-۱۵۴
۳۵۵-۳۵۳-۳۲۵-۲۷۱-۲۶۳-۲۴۰
۹۹۴-۸۸۹-۷۳۰-۵۶۰-۴۸۱-۴۴۳

زیبائی

۶۴۰-۴۰۱-۲۴۹-۲۳۶-۱۹۱-۱۴
۷۳۸-۷۰۶

سخن

۳۱۸-۲۹۸-۱۶۳-۱۶۲-۱۲۵-۲۸
۵۷۵-۵۶۶-۴۴۸-۴۱۹-۴۱۳-۳۶۳
۹۲۸-۸۹۳-۸۴۸-۶۶۲-۶۱۳

سیاست

۴۰۳-۳۸۰-۳۰۹-۲۵۲-۲۳۲-۱۶۶
۵۱۳-۴۵۶-۴۵۵-۴۵۲-۴۱۰-۴۰۷
۸۲۰-۷۸۶-۶۳۸-۶۲۱-۶۰۵-۵۸۰
۹۳۶-۸۹۲-۸۷۶-۸۷۱-۸۶۸-۸۳۰
۱۰۱۰

شاعر و نویسنده

۳۱۸-۱۵۶-۱۵۵-۱۳۷-۱۲۶-۸۱
۶۱۳-۴۸۷-۴۸۸-۴۷۰-۴۵۹-۳۶۶
۷۵۸-۷۰۰-۶۶۴-۶۶۱-۶۵۴-۶۴۹
۹۸۵-۸۹۶

شکست

۱۰۰۴-۸۸۶-۸۷۸-۷۳۷-۲۰۳-۱۹۵

شوخی

۱۰۱۱-۳۲۱-۳۱۷-۳۱۲-۳۰۱

صبر و آرامش

۸۴۹-۷۳۶-۳۹۲

دل

۵۷۸-۴۹۴-۳۵۶-۲۵۵-۴۵-۱۲
۹۲۳-۷۴۲-۶۸۵-۶۸۴-۶۶۰

دل عاشق

۱۰۷۲-۷۰۲

دین - تعصب

۷۵۳-۵۷۹-۵۸۳-۵۷۶-۵۳۵-۵۳۷
۹۸۲-۷۱۱

رسوم جدید

۹۵۲-۹۳۵-۹۷۴

روانشناسی

۲۵۳-۲۲۱-۲۲۰-۲۰۵-۲۰۴-۲۰۲
۴۱۱-۴۰۴-۳۷۸-۳۴۴-۳۲۸-۲۹۹
۴۲۶-۴۲۴-۴۲۳-۴۲۲-۴۲۱-۴۱۲
۵۸۱-۵۶۹-۴۹۱-۴۵۰-۴۴۹-۴۲۷
۶۴۶-۶۴۳-۶۱۴-۵۸۵-۵۸۴-۵۸۳
۷۹۱-۷۶۰-۷۵۶-۷۳۵-۷۱۰-۶۴۷
۹۰۹-۸۹۹-۸۸۷-۸۴۵-۸۴۱-۷۹۲
۹۵۰-۹۴۱-۹۲۷-۹۱۳-۹۱۱-۹۱۰
۹۵۷-۹۴۴

ریاست

۷۲۴-۵۵۴-۳۷۶-۵۲

زرتنگی

۸۷۸-۷۵۹-۱۴۶

زناشویی

۱۰۲۳-۹۸۴

زن و زندگی - زن - زن بدخو

۲۷۵-۲۴۳-۲۱۵-۱۹۰-۱۵۱-۱۰۴
۴۸۶-۴۵۸-۴۰۰-۳۹۵-۳۶۶-۳۰۸
۸۰۳-۸۰۱-۶۹۷-۶۴۲-۵۹۰-۵۲۳

عیش و لذت	صلح و جنگ
۴۱۴-۳۹۹-۳۹۸-۲۵۱-۲۳۹-۲۳۴	۷۱۷-۳۱۸-۲۷۴-۲۳۳-۱۶۱-۲۰
۸۷۰-۵۳۸-۵۳۴	۸۰۰
غزل	صرفه جوئی
۲۰۹	۲۸۹
غصہ	طبیعت
۳۷۲-۲۲۵-۱۸۰-۱۱۳-۸۴-۳۴	۲۴۱-۱۸۷-۱۷۳-۱۵۱-۷۲-۴۹
۵۷۰-۴۹۷-۴۱۴-۳۹۹-۳۹۸-۳۹۴	۵۰۰-۵۰۳-۵۰۷-۴۲۰-۳۸۱-۳۶۵
۷۹۰-۶۲۸	۸۶۶-۸۳۲-۸۳۱-۸۲۷-۶۳۶-۵۳۴
	۱۰۱۵-۹۴۸-۸۶۹
فراق	عدالت
۳۹۰-۷۹۵	۸۹۴-۸۷۸-۱۷۴-۱۵۹
فقر و ثروت	عشق و شہوت
۱۰۲۰-۵۶۸-۵۶۴-۴۹۲-۴۷۵-۱۲۸	۲۲۳-۲۰۰-۱۹۶-۱۸۵-۱۸۴-۱۷۷
	۵۸۹-۵۲۸-۳۷۳-۲۷۰-۲۵۰-۲۲۴
	۸۰۸-۸۰۴-۷۶۸-۷۳۴-۷۱۳
قانون	عشق - محبت
۴۴۷-۴۱۶-۳۳۱-۱۷۴-۱۵۹-۱۱	۹۰-۸۳-۶۵-۵۶-۵۳-۴۵-۳۱-۲۲
۹۳۱-۸۹۵-۵۷۳-۵۶۷-۴۹۴	۱۸۵-۱۷۸-۱۷۱-۱۷۰-۱۱۵-۱۱۴
	۳۵۷-۳۰۶-۲۶۹-۲۴۸-۲۱۰-۲۰۰
	۶۹۵-۶۲۰-۵۹۵-۵۹۴-۵۹۱-۳۷۴
	۷۸۷-۷۸۳-۷۳۳-۷۴۱-۷۳۹-۷۰۸
	۱۰۳۱-۱۰۱۷-۹۱۵-۹۰۴-۸۵۱-۷۸۸
قناعت	علم و ادب
۴۶۸-۳۲۶-۳۰	۱۶۴-۱۱۲-۹۲-۷۸-۶۰-۱۳-۱
قوی و ضعیف - ترسو	۶۰۱-۶۰۰-۵۷۲-۵۷۱-۴۷۴-۲۱۸
۲۵۲-۲۶۱	۷۱۷-۷۱۶-۷۱۵-۷۱۴-۷۱۳-۷۱۲
	۹۲۶-۸۲۹-۷۵۴-۶۲۲-۶۱۷
کلر و کوشش	عقل
۶۱۲-۵۶۵-۵۵۳-۳۴۸-۱۶۷-۱۱۹	۱۵۲-۱۰۵-۹۸-۵۹-۴۲-۴۱-۳۳
۹۵۳-۸۶۳	۲۴۶-۲۴۵-۲۳۸-۲۳۴-۲۲۹-۱۸۲
	۵۳۱-۴۹۰-۴۲۵-۳۸۸-۳۶۳-۲۵۱
کتاب	۹۲۵-۸۴۲-۸۳۸-۶۴۵-۷۱۸-۶۷۹
۶۱۵-۶۰۳-۴۴۱-۴۳۸-۴۲۸-۱۶۵	۱۰۲۴
۸۳۷-۶۹۴-۶۸۹-۶۳۰-۶۱۸	

کشاورزی

۲۳۰

کفایت و بی کفایتی - استقامت
 ۶۷-۹۷-۱۵۷-۱۷۲-۳۳۶-۴۴۲
 ۷۰۳-۸۳۳-۸۴۲-۸۳۹-۹۹۲



گذشت

۱۰۲۲

گوشه گیری

۴۸-۶۰۵-۹۹۹

لطف بدان

۸۱۲

مادر

۲۹-۳۸-۳۹۳-۵۰۱-۵۰۶-۷۲۵

مستی

۷۵۷-۸۶۰

مرغ

۱۷۲-۱۷۶-۲۰۱-۲۱۷-۲۲۳-۳۸۵
 ۵۹۸-۷۱۹-۹۰۱-۹۳۲-۹۵۵-۱۰۰۱

معاشرت

۱۵۱-۱۷۵-۲۶۱

منات

۱۵۸-۱۹۲

موسیقی

۵۲۵-۵۲۹-۵۳۳-۵۰۲-۵۵۲-۶۵۳
 ۸۹۶-۹۸۹

موقع شناسی

۲۱۵-۳۲۵-۳۲۷

نصیحت پند و اندرز

۴۰-۴۷-۱۰۸-۱۱۱-۱۲۷-۱۵۳
 ۱۹۸-۲۱۶-۲۲۵-۲۷۶-۲۷۸-۳۰۲
 ۳۱۰-۳۲۹-۳۲۰-۳۳۲-۳۳۸-۳۵۱
 ۵۱۵-۵۳۵-۵۴۵-۵۹۵-۶۰۸
 ۶۲۹-۶۸۷-۷۰۱-۷۰۲-۷۱۵-۷۴۵
 ۷۷۱-۸۰۱-۸۱۶-۸۵۳-۸۵۷-۸۷۳
 ۸۷۷-۹۰۰-۹۰۶-۹۱۶-۹۵۵-۹۵۹
 ۹۶۷-۹۷۵-۹۹۱-۹۹۳-۱۰۰۰-۱۰۲۲
 ۲۶۵-۷۸۵-۷۹۲-۸۲۳-۹۲۸-۹۲۹
 ۹۵۲-۹۷۳-۹۷۷-۱۰۰۵-۱۰۲۵

نفاق

۵۱۲-۷۳۳-۷۳۴-۷۳۵

نیکی

۲-۸۶-۱۰۱-۱۰۸-۲۲۸-۲۲۷
 ۶۲۱-۷۳۳-۷۳۴-۷۳۵

وجدان

۷۲۶-۷۶۶

وطن

۱۷۱-۵۳۹-۸۲۷-۸۸۵-۸۹۷-۹۰۵

وکیل

۵۱۱

ولخرجی

۳۵۲-۵۶۲-۵۵۹

هنر و هنرمندی

۳۹-۴۶-۱۳۱-۱۵۵-۱۵۶-۱۷۰

۱۸۶-۱۹۹-۲۳۱-۳۵۵-۳۳۲-۳۵۰

۳۵۹-۳۶۲-۳۶۵-۳۷۹-۳۹۵-۴۱۳

۴۵۵-۴۵۶-۴۵۱-۴۵۲-۴۵۳-۴۵۵

۴۶۰-۴۶۳-۴۷۸-۴۸۲-۴۸۳-۴۸۹

۴۹۰-۵۰۱-۵۰۷-۵۸۶-۵۹۳-۵۹۴

۶۱۱-۶۱۹-۶۲۳-۶۲۵-۶۳۵-۶۶۷

۶۷۵-۶۲۹-۶۳۳-۶۹۸-۷۹۹-۷۹۶

۸۰۲-۸۱۰-۸۲۸-۹۳۵-۹۵۶-۹۹۵

۱۰۰۳-۱۰۰۶

